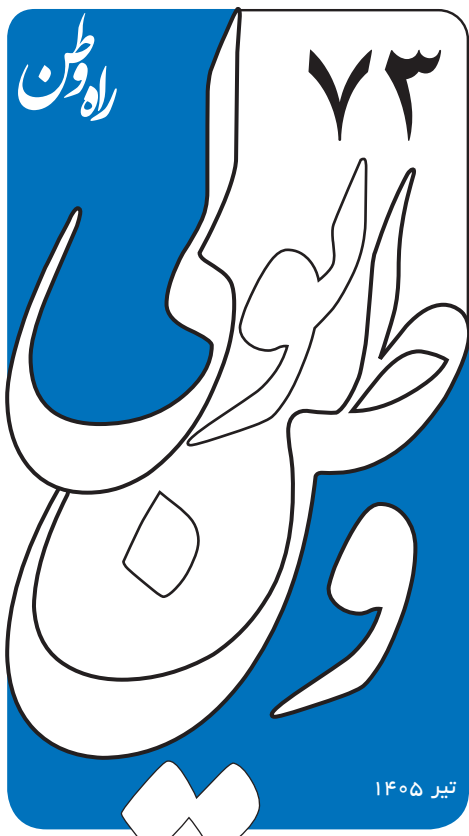




ماه نامه فرهنگی وطن بولی
سال دهم | ۸ صفحه | ۳۰,۰۰۰ تومان

لیلی خبازی در گفت وگو با وطن بولی:

آذربایجان در شاهنامه جایگاه خیلی خاصی دارد



پرسش از صحن علنی شورای شهر تبریز شورای شهر یا شورای قوم؟!



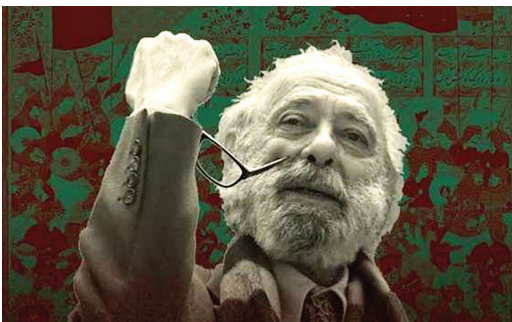
منافع حیوان و پاسخی متقن درباره زبان آذربایجان

گزارش وطن بولی از نهصد و پنجاه و ششمین
شب از شب های بخارا

شب جنگ های ایران و روس



جایی که پُر نمی شود!



بررسی جایگاه تمامیت ارضی در فرهنگ عامه باتکیه بر جشن تیرگان

بدین گونه سازیم آئین و راه

آنچه به کس نتوان گفت

ناسیونالیسم تصنعیِ تُرک و پَریشانی های قومی قبيله‌ای آن در ایران گرگ «توتم و نماد آذربایجان» نیست!

ایران‌ستیزی نهاده است.

اما این که گرگ نماد یا توتم مردم آذربایجان است یا خیر؟! نیاز به یک پیش‌جمله کوتاه در مورد مفهوم «توتم» و «توتم باوری» دارد. توتم یعنی آن موجودی که یک گروه انسانی یا قبيله یا طایفه‌ای آن را نیا یا جد مقدس خود می‌دانند. این توتم، اغلب یک «حیوان» است.

از سال‌ها پیش تا به امروز، عده‌ای از سر ناآگاهی و به سهو، عده‌ای نیز کاملاً هدفمند و به عمد در تلاشند که گرگ را به عنوان توتم آذربایجان معرفی کنند! این درحالی‌ست که حیوان گرگ کمترین پیوندی با فرهنگ آذربایجان ندارد. نسبت دادن توتم گرگ به فرهنگ و تاریخ آذربایجان، حرکتی کاملاً سیاسی و در راستای جداسازی ایران و آذربایجان از همدیگر است.

روشن است که برای اثبات هر ادعایی ضرورت دارد که با سند و مدرک علمی معتبر سخن گفته شود. بنابراین، در این بخش اشارهای خواهم داشت به نام استاد «محمد جعفری قنوتی» که به حق، یک دانشنامه زنده در این زمینه یعنی مفاهیم فولکلور می‌باشد. هم‌او که عضو شورای عالی علمی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، عضو شورای علمی دانشنامه فرهنگ مردم از سال ۸۸، ویراستار علمی دانشنامه فرهنگ مردم از سال ۹۱، و صاحب آثار فراوان علمی و معتبر دیگر از جمله «درآمدی بر فولکلور ایران» است.

براساس نظریه تخصصی این دانشمند، «گرگ هرگز توتم

و نماد آذربایجان نبود و نیست».

برای مثال، بنابر گفته «محمد جعفری قنوتی» در مورد باورهای اهالی آذرشهر در آذربایجان شرقی: «جوپانان این شهر بر این باورند که اگر کسی ناخودآگاه کلمه ترکی آذری «قورد» یعنی «گرگ» را به زبان آورد، سر و کله گرگ همان‌ساعت همان‌جا پیدا می‌شود».

هم‌او اشارهای دارد به بازی مشهور «گرگم و گله می‌برم»، که بیانگر درنده‌خویی و دزد بودن گرگ است.

برای دریافت این نظریه، رجوع کنید به: (ا) یا گرگ توتم مردم آذربایجان است؟ محمد جعفری قنوتی. آینه میراث

موسسه پژوهشی میراث مکتوب دو فصلنامه علمی «مقاله علمی-پژوهشی»، سال ۲۰، شماره ۲، «پیاپی: ۷۱»، پاییز و

زمستان ۱۴۰۱. سایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)

البته این نگاه منفی و سرشار از نفرت نسبت به گرگ، مختص آذرشهر نبوده و در جای‌جای مناطق آذری‌نشین

از جمله زنجان و ارومیه و... نیز جاری است.

یک مصداق بارز دیگر از «استاد شهریار تبریزی» می‌آورم.

شهریار در همین راستا شعری به زبان ترکی آذری سروده که چند بیت از آن را به همراه ترجمه می‌آورم:

«یتیمیز قورد اولای، بیزده قایتدیق قویون اولدوق
ایت ایله قول - بویون اولدوق

وقتی سگمان گرگ شد، ما بازگشتیم و هم‌چون

لبت عقل را حیران می‌کند
لبت از دل زنگار می‌برد

آخ برای لبانت بمیرم!
مرجع:

کتاب فهلویات، به قلم دکتر پژمان فیروزبخش
دو غزل همام تبریزی از نسخه خطی محفوظ

در کتابخانه مرعشی است با تاریخ کتابت ۷۳۹
هجری.

در بالای غزل نخست نوشته شده:

«وله بزبان تبریزی»

و غزل دوم: «و ایضا له»

تصویر هر دو غزل از کتاب فهلویات است با
خوانش و ترجمه دکتر فیروزبخش.

امیرعباس خسروی

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار؛ تعمیم زبان
فارسی، تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی

نمونه‌ای از «زبان تبریزی»

پیش از تُرکی آذری شدنِ زبانِ مردمِ آن

بیتی از دو غزل از همام تبریزی:

دهی شروب رانگ چتو لو

عقل کری دانگ چتو لو

بُزد دل برند زانگ چتو لو

اوخ چلوونر پیمرون

لبت به شراب رنگ می‌دهد

نیماعظمی

ناسیونالیسم تصنعیِ تُرک و پَریشانی های قومی قبيله‌ای
آن از اواسط قرن ۱۹ شکلی سیاسی به خود گرفت. این
جریان از همان آغاز، ماهیت قومی قبيله‌ای داشت نه ماهیت
ملی؛ بنابراین در تلاش بود که در عصر دولت-ملت‌ها یک
هویت و ملیت برای خودش دست و پا کند. در نهایت این
گدایی‌های ناسیونالیستی تبدیل به یک ایدئولوژی محض
شد و جریان پانترکیسم نیز زاده همان است.

پانترکیسم از همان آغاز در تلاش بوده که بخش بزرگی
از چیستی و هویت خود را در زدودن و نفی هویت ایرانی
آذربایجانی‌ها تعریف کند؛ هویت آذری‌ها را با عنوان تُرک
جعل کرده و مذبحخانه تلاش کرده است که آذربایجان
تمام ایرانی را در بخشی از جریان برساخته‌ی «ناسیونالیسم
تُرک» یا «ملت تُرک» زورچیان کند!

از جمله دست‌درازی‌های سیاسی جریان واگرایی
پانترکیسم در این زمینه، دروغ بزرگ آنان در معرفی گرگ
به عنوان توتم یا نماد آذربایجان است! پانترکیسم با لباس
فرهنگ و مظلوم‌نمایی‌های فرهنگی پا به میدان سیاست و



به اندازه‌ای خردمند و آگاه و با دانش بود که اگر گرگ نماد

یا توتم آذربایجان باشد، اصلاً چنین شعری را نمی‌سرود.

به هر روی، یک سری گروه‌های هدفمند به تقابل با

فرهنگ پاک و تمام‌ایرانی آذربایجان برخاسته‌اند؛ که باید

با روشنگری در برابر این جریان‌های ایران‌ستیز ایستاد و

پاسخ‌شان را داد.

به عنوان نگارنده این سطور از شهر تبریز، با صدای بلند

می‌گویم: هرگونه ادعا در مورد پیوند آذربایجان با نماد

گرگ یا کتاب دده‌قورد، ادعایی نادرست و البته هدفمند

می‌باشد! ریشه این نفرت‌پرآکنی‌ها و تحریکات ضدایرانی،

کاملاً سیاسی است.

دستم‌بکی‌تا چوبیسا ایشوب اودو
دی‌بوسه، دهی خفودن‌کری‌لور

عمری‌وکر خول دموغا بدرجان
ما نوسه کفونیه دایدون‌کوزبو

سودا برومنا حلوم‌کوشکار جند
ای‌روز می‌معدمش‌سارو‌کری

یورون‌عونه ابر حایت‌شون اب
پرکارده این‌غیر ما نهان‌ای‌شون

دیر یوندا کوردم جودن
دایر سکرها شده اوورن‌دیم‌ارد

ز دل‌کروینو جنی‌ادیشه، بکا
ایم‌کیمی‌کشم‌ادیشه، بکو

عشاد دهی‌مهموم کور با بک‌کرت
ما منصبه‌ییری بی‌بک‌یون اودو

دیم‌بیم‌ادونه دیکوم‌لیون اودو
موزن‌ها لیشید واما پشوب اودو

دایم‌نیر جیم‌دشیم‌لور اودو
ای‌نارک‌بردش‌فلور خط‌بشوب اودو

ای‌بوسه، دهن‌سج‌شیرن‌لور اودو
دیم‌دیم‌نما ن‌جشم‌شش‌شون اودو

و این‌لک‌یم‌کئی‌خفودا لب‌شوب اودو
یورون‌نیر کئی‌خفودالی‌جوب اودو

نورک‌ل‌او‌تور د‌بسرودون اودو
امرو با د‌سیرن‌کاش‌عاشون اودو

شادی‌دیم‌مکا‌ما نهان‌سارگون اودو
رورودله‌هام‌سوخودس‌بر بون اودو

ما منصبه‌ییری بی‌بک‌یون اودو
دایم‌نیر جیم‌دشیم‌لور اودو

ای‌نارک‌بردش‌فلور خط‌بشوب اودو
ای‌بوسه، دهن‌سج‌شیرن‌لور اودو

دیم‌دیم‌نما ن‌جشم‌شش‌شون اودو
و این‌لک‌یم‌کئی‌خفودا لب‌شوب اودو

نورک‌ل‌او‌تور د‌بسرودون اودو
امرو با د‌سیرن‌کاش‌عاشون اودو

شادی‌دیم‌مکا‌ما نهان‌سارگون اودو
رورودله‌هام‌سوخودس‌بر بون اودو

ما منصبه‌ییری بی‌بک‌یون اودو
دایم‌نیر جیم‌دشیم‌لور اودو

جایی که پُر نمی شود!

«جلال خالقی مطلق» ادیب، زبان‌شناس، ایران‌شناس و بزرگ‌ترین مصحح شاهنامه فردوسی، در شامگاه هشتم اسفند ۱۴۰۴ در سن ۸۸ سالگی در بیمارستانی در هامبورگ آلمان درگذشت. فقدان این استاد برجسته ضایع‌ای جبران‌ناپذیر برای فرهنگ و ادب فارسی است. کارنامه علمی و پژوهشی دکتر جلال خالقی مطلق نمونه‌ای درخشان از دقت، پشتکار و وفاداری به فرهنگ ایران است.

تصحیح انتقادی شاهنامه

دکتر جلال خالقی مطلق بیش از ۳۰ سال از عمر خود را به‌طور مداوم صرف گردآوری، بررسی و مقایله کهن‌ترین نسخه‌های خطی شاهنامه کرد:

بررسی اولیه: او بیش از ۵۰ نسخه خطی شاهنامه را در کتابخانه‌های سراسر جهان ارزیابی کرد
مبنای تصحیح: در نهایت، ۱۶ نسخه از معتبرترین دست‌نویس‌ها (از جمله نسخه فلورانس) را به عنوان شالوده کار خود انتخاب کرد.

ساختار اثر: این تصحیح علمی-انتقادی در ۸ مجلد متن اصلی به همراه ۴ مجلد یادداشت‌های توضیحی (شامل واژه‌شناسی، ریشه‌یابی و تفسیر ابیات) زیر نظر احسان یارشاطر در نیویورک منتشر شد.

ویژگی روش: او با ثبت دقیق تمام نسخه بدل‌ها در پایین صفحات، دقیق‌ترین و علمی‌ترین متن را از حماسه ملی ایران ارائه داد.

آثار پژوهشی و تألیفات کلیدی

علاوه بر کار بزرگ تصحیح، ایشان کتاب‌ها و مقالات بنیادین متعددی را تألیف کردند: **زنان در شاهنامه:** این اثر ابتدا رساله دکتری ایشان در دانشگاه کلن آلمان (۱۹۷۰) بود که به بررسی جایگاه اجتماعی و اساطیری زنان در حماسه می‌پردازد.

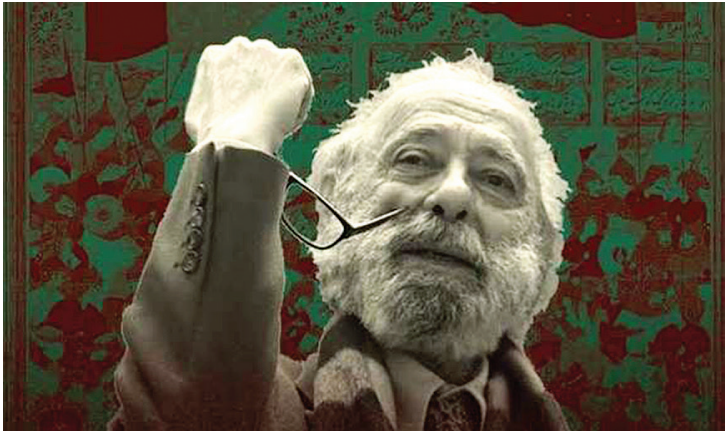
کتاب‌های تخصصی: آثاری چون «ز شاهنامه تا خداینامه» (بررسی منابع اصلی فردوسی)، «حماسه، پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی» و «واج‌شناسی شاهنامه».

مجموعه مقالات: مقاله‌های کلیدی ایشان در کتاب‌های «گل رنج‌های کهن» و «سخن‌های دیرینه» گردآوری و چاپ شده است.

کارنامه دانشگاهی و علمی

تدریس: ایشان بیش از ۳۵ سال در دانشگاه هامبورگ آلمان به تدریس زبان، ادبیات فارسی و فرهنگ ایران مشغول بودند.

همکاری‌های بین‌المللی: دکتر خالقی مطلق از نویسندگان برجسته و پرکار دانشنامه ایرانیکا بودند و مقالات تخصصی متعددی را برای آن نگاشتند.



با کودکان شاهنامه بخوانیم

(راهنمای والدین و مربیان)

نویسنده: جواد رنجبر درخشیلر

طراح جلد: فرزانه نصیری

تعداد صفحه: ۱۳۶، مصور

قطع: رقعی (جلد شومیز)

مناسب برای آموزش گروه سنی ۱۰ تا ۱۷ سال

ناشر: همرخ

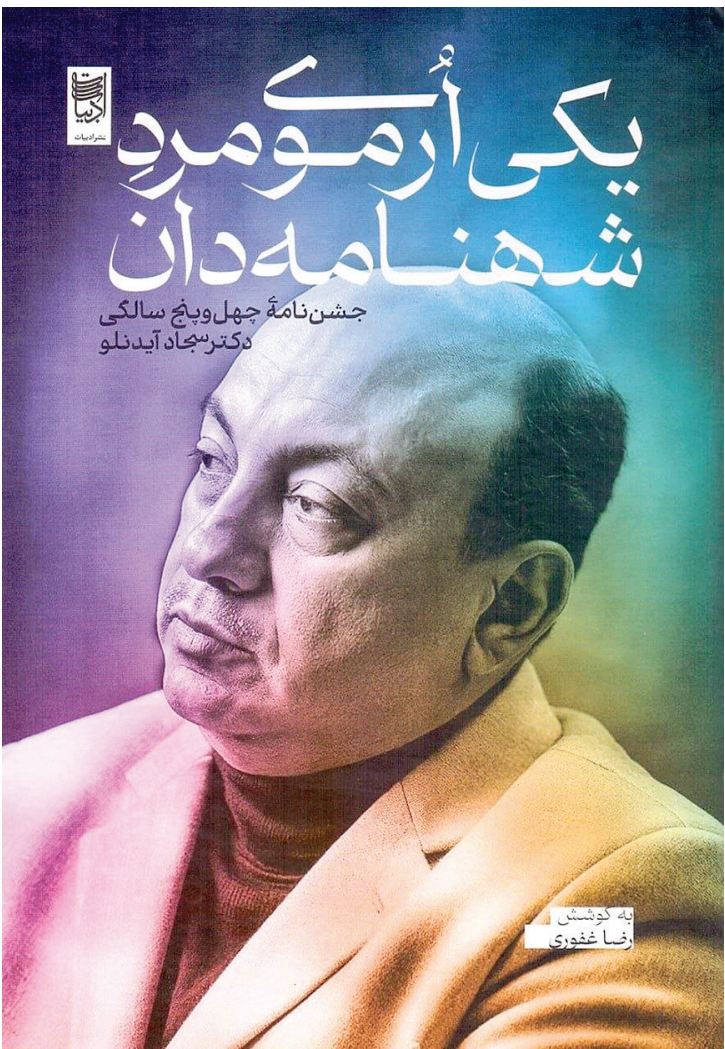
شاهنامه حماسه ملی ایرانیان، سند هویت ملی ما، مهم‌ترین کتاب ادبی در زبان پارسی و یکی از مهم‌ترین کتاب‌های ادبی جهان است. هویت ملی در ایران صرفا شفاهی و انتزاعی نیست و شاهنامه فردوسی دارای‌های فرهنگی ایران را در خود جمع کرده است. امروز که این هویت ملی بیش از همیشه در کانون توجه قرار گرفته، آموزش شاهنامه به کودکان و نوجوانان نیز اهمیتی دوچندان یافته و به دغدغه بسیاری از والدین و معلمان تبدیل شده است. این کتاب راهنمایی است برای چگونه آموختن شاهنامه، در ضمن بررسی چرایی و چگونگی آن، و البته همراه با چند فرازی از ابیات و داستان‌های برگزیده از شاهنامه مناسب کودکان و نوجوانان.

فهرست:

فصل اول: شاهنامه به مثابه امر ملی

فصل دوم: شاهنامه‌خوانی با کودکان

فصل سوم: گزیده‌هایی از شاهنامه برای کودکان



جشن نامه چهل و پنج سالگی

شاهنامه پژوه بر جسته اورمیه‌ای، «سجاد آیدنلو»

رونمایی از کتاب «یکی ارموی مرد

شهنامه‌دان» در اورمیه

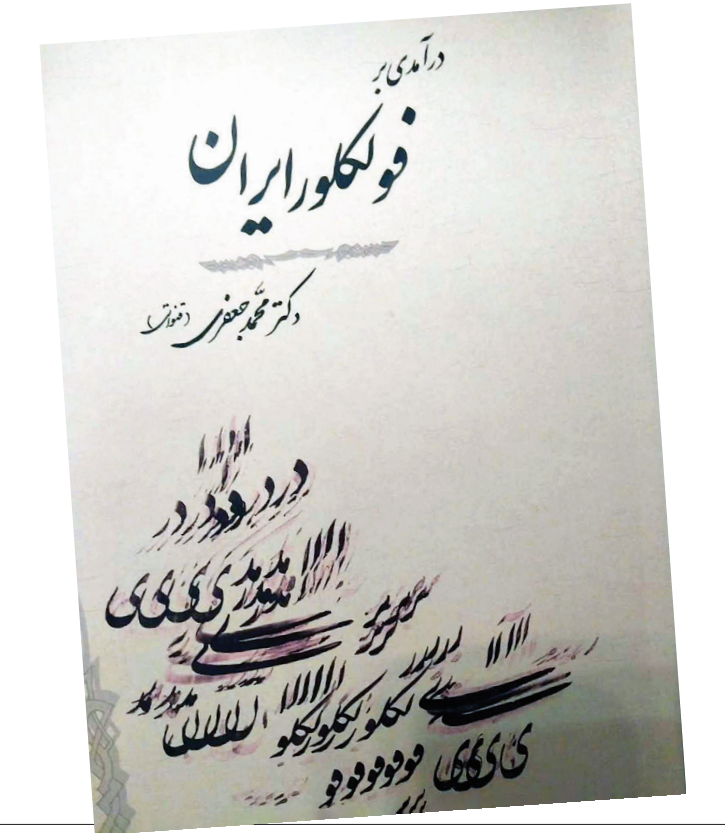
مراسم رونمایی از کتاب یکی ارموی مرد شهنامه دان «جشن نامه چهل و پنج سالگی دکتر سجاد آیدنلو» چهارم خردادماه ۱۴۰۵ از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان آذربایجان غربی با همکاری دانشگاه آفاق برگزار شد. در این برنامه ابتدا «علیرضا نوروزی» مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان، ضمن خیر مقدم به حاضران، در سخنان خویش به اهمیت فردوسی و شاهنامه و زبان فارسی در فرهنگ و هویت ایرانی اشاره کرد. پس از او «علی شجاع» قمیده‌ای را که درباره فردوسی و شاهنامه سروده بود خواند. سپس «سجاد آیدنلو» سخنرانی خود را با موضوع «ایران ایران گرایی و ایران بانی در شاهنامه» ایراد کرد و ضمن اشاره به دو کاربرد ایران در شاهنامه به معنای نام سرزمین و نام پایتخت این کشور ابیاتی از شاهنامه را در موضوع مذکور خواند و بررسی کرد. نوبت به از اجرایی کوتاه از تکنوازی تار رسید.

سپس «سعید سلیمان پور» و «حمید واحدی» از شعرای شهر درباره کتاب یکی ارموی مرد شهنامه‌دان توضیحاتی دادند. در پایان، رونمایی از کتاب با حضور چند تن از مسئولان، استادان و محققان حاضر در جلسه انجام شد. این برنامه با حضور شکوهمند و پرتعداد علاقه‌مندان گوناگون از جمله استادان دانشگاههای مختلف اورمیه و شماری از ادبا و شعرا برگزار شد. «یکی ارموی مرد شهنامه دان» جشن‌نامه چهل و پنج سالگی دکتر سجاد آیدنلو، شاهنامه‌شناس برجسته اهل اورمیه است؛ که به کوشش «رضا غفوری» در هزار و صد و هجده صفحه، شامل هفتاد مقاله و یادداشت در زمستان ۱۴۰۴ خورشیدی از سوی نشر ادبیات منتشر شده است

«در آمدی بر فولکلور ایران»

به چاپ هشتم رسید

نویسنده کتاب، «محمد جعفری قنوتی»: خوشحالم که این کتاب مورد توجه و اقبال خوانندگان قرار گرفته است. مهم‌ترین موضوعاتی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته عبارتند از: تعریف فولکلور و اجزای آن، طبقه‌بندی فولکلور، ادبیات شفاهی و ویژگی‌های آن، انواع ادب شفاهی و به‌ویژه انواع روایی و سرانجام تعامل ادب شفاهی و کتبی.



درگذشت اصغر دادبه

«اصغر دادبه» متولد سال ۱۳۲۵ در یزد. استاد فلسفه اسلامی و ادبیات عرفانی، پژوهشگر و نویسنده در دومین همایش چهره‌های ماندگار، به عنوان چهره ماندگار در عرصه ادبیات عرفانی و فلسفه اسلامی معرفی شد.

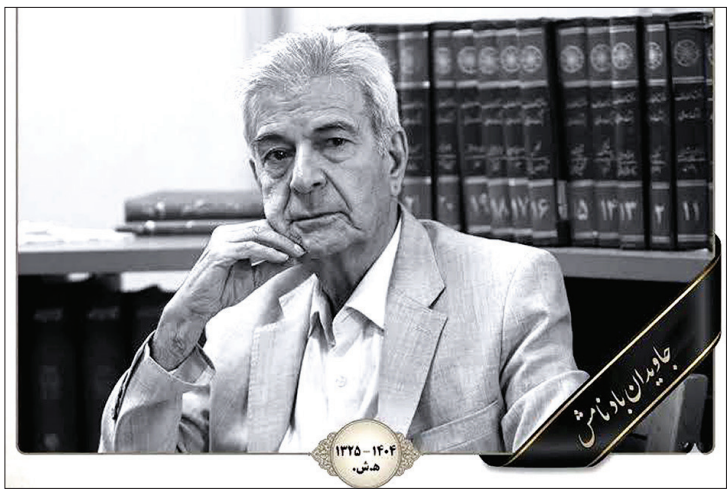
وی در ششم فروردین ۱۴۰۵ در ۸۰ سالگی درگذشت.

اصغر دادبه استاد فلسفه اسلامی و ادبیات عرفانی دانشگاه علامه طباطبایی و مدیر گروه ادبیات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، همچنین مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال بود.

او در سال ۱۳۸۱، در دومین همایش چهره‌های ماندگار، به‌عنوان چهره ماندگار در عرصه ادبیات عرفانی و فلسفه اسلامی معرفی شد. او در خرداد سال ۱۳۴۴، پس از اخذ دیپلم، موفق به ادامه تحصیل در دانشگاه تهران در رشته الهیات، گرایش حکمت و فلسفه اسلامی شد. پس از دوره کارشناسی، در شهریور ۱۳۴۸ به ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری همان رشته پرداخت و از پایان‌نامه دکتری خود در خرداد ۱۳۵۹ دفاع کرد.

دادبه به موازات تدریس در دانشگاه علامه، از سال ۶۴-۱۳۶۳ در دانشگاه آزاد اسلامی نیز به فعالیت پرداخت؛ در واحد مرکز، در واحد کاشان و در واحد تهران شمال که بنا به خواست آن واحد در تیر ۱۳۷۴ مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی شد و تا تیر ۱۳۹۷ در آن سمت ماند. تاسیس دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (۱۳۸۶) و دوره دکترا و همچنین سردبیری دو فصلنامه به نام‌های یگانه (۱۳۷۹) و جستارهای ادبی (۱۳۸۷ – بهار ۱۳۹۷) از جمله فعالیت‌های او در آن واحد است.

دادبه از سال ۱۳۷۸ عضو شورای عالی علمی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و مدیر بخش ادبیات این مرکز شد. آثار پژوهشی‌اش عمدتاً در شاخه‌های حکمت و فلسفه اسلامی، حافظ پژوهی، سعدی پژوهی و فردوسی پژوهی نمود بیشتری دارد.



درگذشت «عبدالمجید ارفعی»،

مترجم منشور کوروش و گل

نبشته‌های هخامنشی

پروفسور عبدالمجید ارفعی، پژوهشگر و متخصص زبان‌های باستانی اکدی و ایلامی و از آخرین بازماندگان مترجم خط میخی ایلامی در جهان، زاده ۹ شهریور ۱۳۱۸ در بندرعباس از مهم‌ترین کتیبه‌خوانان ایرانی است که مهم‌ترین لوحه‌های گلی تخت‌جمشید با تلاش وی ترجمه شده است.

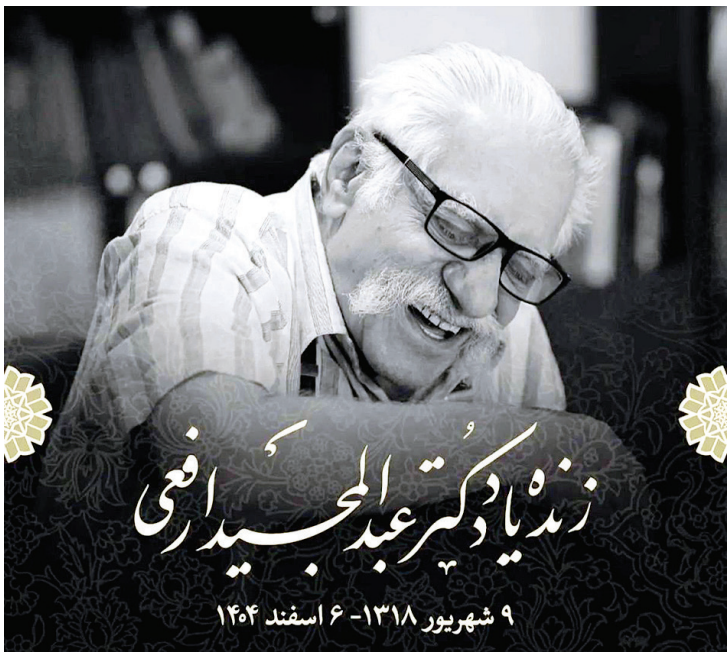
عبدالمجید ارفعی نخستین مترجم استوانه کوروش بزرگ از زبان اصلی (بابلی نو) به فارسی است. او در سال ۱۳۹۴ جایزه سرو ایرانی، در زمینه میراث فرهنگی را به عنوان یک عمر کوشش فرهنگی دریافت کرد.

همچنین در پنجمین مراسم «تماشای خورشید» که توسط کمیسیون ملی یونسکو ایران، با مشارکت موزه ملی ایران در خردادماه ۱۴۰۱ برگزار شد، نشان خورشید یونسکو به همراه نشان ایکوم (کمیته موزها در ایران) به وی اهدا شد. این چهره شناخته‌شده مطالعات زبان‌های باستانی در ایران پس از سال‌ها فعالیت علمی در حوزه خوانش و ترجمه متون باستانی، روز چهارشنبه ۶ اسفند ۱۴۰۴ دارفانی را وداع گفت.

نام او بیش از همه با ترجمه فارسی منشور کوروش گره خورده است که یکی از مهم‌ترین اسناد دوره هخامنشی محسوب می‌شود.

استاد ارفعی سال‌ها در مراکز دانشگاهی و پژوهشی کشور به تدریس و تحقیق پرداخت و در تربیت و هدایت دانشجویان حوزه زبان‌های باستانی نقش داشت. رویکرد علمی او مبتنی بر اتکا به متن، پرهیز از تفسیرهای غیرمستند و تأکید بر دقت در ترجمه و تحلیل داده‌های کتیبه‌ای بود.

پروفسور ارفعی تا آخرین روزهای زندگی خود پیگیر بازگشت کتیبه‌های هخامنشی بود که همچنان در موسسه شرق‌شناسی شیکاگو مانده است و بازگشت باقیماندهٔ آنها به ایران، تحت تأثیر روابط سیاسی ایران و آمریکا، قرار گرفته است.



منافع حیوان وپاسخی متقن درباره زبان آذربایجان



زاید[۱] برای ایستاده تا چون بر زمین افتد استخوانش شکسته نشود و پیل[فیل] را شهوت اندک باشد چون آرزوی کسی کند بزمین‌ها به زمین‌های شرقی ولایت خویش رود[۱] مرغزاری اندر که گل لقا[۱] بسیار باشد و بوی آبوا می‌کند و می‌خورد تا شهوت زیادت گردد و ماده با او باشد و از نر جدا نشود چون کس آید تباهی و زبان بنیان کند.

از متن تصویر: ابراهیم مراغی(۶۹۷ق)، منافع الحیوان نسخه مراغه، کتابخانه مرگان، نیویورک

سالهاست که جریان واگرای هویتی در آذربایجان، در پاسخ به این پرسش بنیادین و مستدل که به چه علت شاعران متقدم آذربایجان، همچون خاقانی، قطاران و نظامی، نه‌تنها شعر ترکی ندارند بلکه برخی مطالب در مذمت آداب اجتماعی ترکان(مقصود اقوام آسیای مرکزی بوده‌است) در اشعار آنان وجود دارد، یا دست به جعل و تحریف و نسبت چند بیت شعر بسست ترکی از یک نیمچه شاعر لا ادری به آنان می‌زنند و یا در جواب این ادعای سراسر مغالطه را مطرح می‌کنند که همانگونه که زبان عربی، زبان علمی جهان اسلام بوده، زبان فارسی نیز زبان ادبی بوده و به این خاطر است که شاعران متقدم آذربایجان، به این زبان شعر می‌سروده‌اند.

تالی فاسد این تفسیر برای آنان البته این است که ناخواسته و با زبان بی‌زبانی می‌پذیرند که فارسی، زبان بلاغت و شیوایی است و حتماً قدرت بیشتر این زبان برای بیان عواطف و احساسات و هنر بوده که شاعری، زبان اصلی خودش را کنار می‌گذاشته و به این زبان بلاغت و عاطفه و هنر، شعر می‌سروده پس حالا چگونه است که علی‌رغم این پذیرش و در نهایت بلاهت، آن را لهجه سی‌وسوم عربی می‌دانند و اینکه چرا بعباور آنان شاعران «تورک»، «سومین زبان قدرتمند جهان از منظر یونسکو» را وانهاده‌اند و با دیروژگی سراغ «لهجه سی و سوم عربی» رفته‌اند؟

هرچند که میخ آهنین در سنگ فرو نمی‌رود و برای این حجم از بیشموری و بلاهت، نه‌ایتی وجود ندارد. اما یک پرسش بنیادین دیگر این است که پس چگونه است که

و دگردیسی نسبی‌شان در فرهنگ ایرانی به گونه‌ای بود که خود را نه به‌معنوا قدرتی بیگانه و حاکم بر سرزمینی شکست‌خورده، بلکه به‌معنوا ادام‌دهندگان سنت پادشاهی ایران معرفی می‌کردند و می‌کوشیدند با آمیختن به فرهنگ و مدنیت ایران، برای حکومت خود مشروعیت ایرانی بیافرینند.

نکته دیگری که با احتیاط می‌توان از این مدیحه‌ها دریافت، آن است که گویا در فرهنگ اجتماعی ایران، هویت ایرانی صرفاً در خون و نژاد خلاصه نمی‌شده و اگر نیرویی بیگانه از نظر فرهنگی دچار دگردیسی می‌شده و هویت ایرانی را می‌پذیرفته، جامعه ایرانی نیز تا حدی با او سازگار می‌شده‌است؛ چنان‌که انوری از ستم یک طایفه ترک، یعنی غزان، به ترکان سلجوقی شکایت می‌برد. اما گذشته از این نکته، قصیده انوری سندی آشکار بر این واقعیت تاریخی است که در ذهن ایرانیان سده ششم هجری، «ایران» مفهومی کل‌ملا رایج و بدیهی بوده‌است. برخلاف ادعاهای جریان‌های پان‌ترکیست‌ی معاصر که ایران را مفهومی ساخته‌دوران جدید می‌دانند، انوری در قصیده «نامه اهل خراسان» بیش از هشت یام نام ایران را به کار برده و از حاکم سمرقند می‌خواهد که به یاری ایران برخیزد. از جمله می‌گوید:

خبرت هست که از هرچه در او چیزی بود در همه ایران امروز نماد هست اثر آخر ایران که از او بودی فردوس به رشک وقف خواهد شد تا حشر بر این شوم‌حشر انوری همچنین، در همین قصیده، به‌صراحت از تعبیر «کشور ایران» استفاده می‌کند:

کشور ایران چون کشور توران چو تو راست از چه محروم است از رأفت تو این کشور قصیده انوری نشان می‌دهد که تنها فردوسی، شاعر سده چهارم هجری، نیست که بارها از ایران و کشور ایران یاد کرده‌است، بلکه مفهوم ایران و کشور در ادبیات فارسی آن روزگار مفهومی شناخته‌شده و ریشه‌دار بوده‌است؛ مفهومی که رد آن را نه‌تنها در دیوان انوری، بلکه در آثار دیگر شاعران پارسی نیز می‌توان یافت. خاقانی شروانی نیز بارها از ایران سخن گفته‌است؛ از جمله:

درد و آتش که نیستان هزاران شیر است جام کیخسرو ایران به خراسان پیام همچنین نظامی گنجوی، سراینده منظومه «خسرو و شیرین»، بارها از ایران یاد کرده‌است؛ از جمله در بیت مشهور:

همه عالم تن است و ایران دل

نیست گوینده زین قیاس خجل

از این رو، می‌بینیم که نام ایران، به‌معنوا یک واحد جغرافیایی و فرهنگی مشخص، پیش و پس از انوری، بارها در سروده‌های شاعران پارسی، از خراسان تا قفقاز، به میان آمده‌است.

اما کوتاه سخن آن‌که قصیده «نامه اهل خراسان» انوری، پیش از هر چیز، انعکاسی از رنج ایرانیان سده ششم هجری در برابر بیدادگری و تجاوز ترکان غز است. در ابیات این قصیده جان‌سوز، می‌توان پژواک آه و ضجه زنان و کودکان بی‌گناه آن روزگار را شنید.

پژواکی که انوری با قدرت پر احساس شعر فارسی، آن را چنان به تصویر کشید که پس از گذشت سده‌ها، همچنان دل خوانندگان این قصیده را به درد می‌آورد.

برای درک بهتر این رنج، نقل گزیده‌ای از ابیات این قصیده در پایان این نوشتار خالی از لطف نیست:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه‌ای مقطع آن درد دل و سوز جگر
ای کیومرث‌بقا، پادشه کسریِ عدل
وی منوچهرلقا، خسرو آفریدون‌فر

قصه اهل خراسان بشنوا ز سر لطف
چون شنیدی، ز سر رحم به ایشان بنگر
خبرت هست که از هرچه در او چیزی بود
در همه ایران امروز نماد هست اثر
خبرت هست کز این زیروزیر شوم غزان
نیست یک بی ز خراسان که نشد زیروزیر

بر بزرگان زمانه شده خردان سالار
بر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر
شاد الا به در مرگ نبینی مردم
بکر جز در شکم مام نیابی دختر

آخر ایران که از او بودی فردوس به رشک
وقف خواهد شد تا حشر بر این شوم‌حشر
رحم کن، رحم بر آن قوم که نبود شب و روز
در مصیبت‌شان جز نوحه‌گری کار دگر
بهرای باید از عدل تو نیز ایران را
گرچه ویران شد، بیرون ز جهانش مشمر
کشور ایران چون کشور توران چو تو راست
از چه محروم است از رأفت تو این کشور..

برای محمد معین فارسی، جانش بود



برجسته و پدیدآورندهٔ یکی از مهم‌ترین لغت‌نامه‌های فارسی یعنی فرهنگ معین است. پدرش شیخ ابوالقاسم از روحانیان شهر رشت بود. محمد اولین فرزند خانواده بود. او در سن شش‌سالگی مادرش را بر اثر بیماری حصه از دست داد و پنج روز بعد از فوت مادر، پدرش نیز به سبب همین بیماری درگذشت. جد پدری او شیخ محمدتقی معین‌العلما که در سلک علمای روحانی بود، به تربیت وی همت گذاشت. محمد معین ترقیات علمی و معنوی خود را مدیون او می‌دانست. جد مادری او شیخ محمد سعیر نیز از علما و مدرسان علوم قدیمه بود.

معین با نوشتن پایان‌نامه‌ای به زبان فرانسه دربارهٔ شاعر فرانسوی «لوکونت دو لیل» در رشتهٔ ادبیات و فلسفه به اخذ مدرک کارشناسی نائل شد. در سال ۱۳۱۸ به تهران منتقل شد. او در روز ششمشنبه، ۱۷ شهریور سال ۱۳۲۱ از پایان‌نامهٔ دکترای خود با عنوان «هزیدینا و تأثیر آن در ادبیات پارسی» دفاع کرد. پایان‌نامهٔ وی با راهنمایی ابراهیم پورداوود با قید «بسیار خوب» پذیرفته شد و محمد معین به‌عنوان نخستین فارغ‌التحصیل دورهٔ دکترای ادبیات فارسی در ایران شناخته شد. از آن پس به سمت دانشیار سپس به سمت استاد کرسی «تحقیق در متون ادبی» در دانشکده ادبیات برگزیده شد. معین در ۱۳۲۱ ازدواج کرد که نتیجهٔ آن چهار فرزند است.

از آغاز سال ۱۳۲۵ شمسی که چاپ لغت‌نامه دهخدا طبق قانون، در مجلس شورای ملی آغاز شد، معین به همکاری علی‌اکبر دهخدا برگزیده شد. دهخدا در یک فایل صوتی که از وی به‌جا مانده می‌گوید: من محتاج به اشخاصی هستم که فاضل و دانشمند و مطلع باشند، من دو سه نفر پیدا کردم. یکی آقای دکتر معین است. جوانی بسیار حاذق و مطلع است و به من کمک می‌کند…

دهخدا در بستر بیماری در وصیتی که بر روی تکه کاغذی کوچک نوشت و اکنون جزو اسناد تاریخی مجلس شورای اسلامی است، تکمیل و چاپ لغتنامه را به محمد معین واگذار کرد که با علاقه و تلاش خود توانسته بود، اعتماد و اطمینان دهخدای سختگیر را به خود جلب کند. دقت علمی و وسواس در تألیف سبب شد، معین نام آوازه شود. همین رعایت امانت که در سرشت او نهادینه شده بود، سبب شد که نیمایوشیج، پدر شعر نوی ایران که چندان هم‌فکری با او نداشت در وصیتش معین را وصی انتشار آثارش معرفی کند. اینکه چرا نیما در میان این همه ادیب، شاعر و طرفدار شعر نو، به سراغ معین می‌رود، از آن رو اهمیت دارد که بدانیم خود نیما هم می‌دانست که معین میانه‌چندانی با شعر و به خصوص شعر نو ندارد و حتی ممکن است، مخالف ذوق او باشد، اما آنچه باعث شد تا نیما به معین روی آورد، امانت‌داری وی بود. به نظر جلال آل‌احمد، «نیما در امانت دکتر معین پناهگاهی می‌جست». این بُعد اخلاقی در وصیت‌نامه دهخدا نیز به‌نوعی دیگر مورد اشاره قرار گرفته و از آن، به «بیانت ادبی که در نوع خود بی‌بدیل است» تعبیر شده بود؛ بنابراین کمتر اهل ادب و فضلی است که استاد معین را نشناسد و دانش وی را تحسین نکند. دانش یگانه ویژگی او نبود. او مردی اخلاق‌مدار، دقیق و پاک بود. هیچ مسئولیت دولتی و اداری را قبول نکرد و خود را تنها وقف گسترش دانش کرد. گرچه استاد دچار سکنه شد و ۵۳ سال بیشتر عمر نکرد که از این مدت کوتاه عمر، چهار سال و هفت ماهش را هم در کما بود، اما در همین زندگی کوتاه آن قدر مؤثر عمل کرد که امروز تصور ادبیات فارسی بدون او ممکن نیست.

دکتر محمد معین حق زیادی به گردن ادبیات فارسی دارد. استاد معین، زادهٔ ۹ اردیبهشت ۱۲۹۷ در محلهٔ زرجوب رشت و درگذشتهٔ ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ در تهران محقق

شورای شهر یا شورای قوم؟!



رسول برگی عضو شورای شهر تبریز، در تازه‌ترین اظهارات قوم‌گرانه خود، از کمیتۀ نام‌گذاری این شورا درخوست کرده که نام‌های قدیمی محله‌های تبریز به زبان ترکی - پابین نام تابلوهای محلات و خیابان‌های این شهر نوشته شود. برگی ادعا کرده این کار باید انجام شود تا مشخص شود اسم اینچا در اصل این‌گونه بوده است؛ رسول برگی برای مثال، نام محله «شمس تبریزی» را آورد و گفت: «هرروز خدیجی کم به آنجا می‌گویند شمس تبریزی، همه به آنجا می‌گویند: «دوهچی» - دوهچی، دوهچی است. در هیئت‌های عزاداری هم اگر نگاه کنید، شتربان «نوشته» شده است. برگی در مثالی دیگر، نام خیابان «دمشقیه» را آورد و مدعی شد: «نام اینچا از زمان ایلخانیان «قوموش قبه» است».

برگی تاکید و پافشاری زیادی روی «دوچی» داشت و گفت: «دوچی، دوچی است. همه به آنجا می‌گویند دوچی».

به عنوان نیکبخت این کشور، زاده و محل سکونت تبریز است؛ و سال‌هاست در این شهر کار رسانه‌ای انجام می‌دهم. هرگز ندیده و نشنیده‌ام که مردم مسلمان تبریز به دلیل ذکر نام دوجی، ششم تبریزی یا شتریان، به‌همدیگر دچار اختلاف شوند. مردم تبریز در ذکر نام آن خیابان، هر سه مورد دوجی یا ششم تبریزی یا شتریان را به کار می‌گیرند.

ما باید از رسول برنی و انگیزه‌های او در طرح این موضوع بی‌هیبت، آن هم در صحن تلویزیونی شورای اسلامی شهر تبریز پرسیده شود! چرا موردی را که برای مردم اهمیتیتی ندارد باید مهم جلوه دهد؟! آیا به عنوان این «مثلا سیاست‌گذاری» ندیده‌اند؟! اساسا چه ازجایی به درج نهایی ترکی روی تابلوی معابر می‌بینند؟! چرا موضوعی که اکنون در حالت سکون قرار دارد اما با اقدام رسول برنی می‌تواند به تحریک گسل‌های قومی در شهر و استان بی‌انجامد، برای او تا این اندازه زیاد مهم شده است؟! این «مثلا سیاست‌گذاری» چه سودی به حال مردم شهر تبریز دارد؟! مردمی که زیر سخت‌ترین فشارهای اقتصادی و اجتماعی ... درگیر روزمرگی‌های طاق‌فرسای خود در شهر تبریز هستند که خیابان‌ها را در ساعاتی از ابتدای صبح، بیشتر به یک باره پرکنند بزرگی می‌ماند تا یک خیابان باید از این عضو شورای شهر تبریز پرسیده شود که برای تامین رفاه مردم همین شهر که تگرانی و دغدغه شما برای درج نام ترکی خیابان‌ها احتمالا الویت اخراشان هم نیست، چها کرده‌اید؟ باید پرسیده شود که در تمام این سال‌ها کدام سیاست‌گذاری‌ها را به ترتیب و با رعایت استانداردهای بروز علم سیاست انجام دادید؟! کدام سیاست‌گذاری را در مرحله «تهیه دستور کار» و «تولید سیاست» و «جاری‌سازی» و «ارزیابی سیاست» و «تغییر سیاست» در صورت نیاز؟ تا «پایان سیاست» به سرانجامی موفق رساندید؟! همه این سوالات دقیقا باید از رسول برنی پرسیده شود؛ چراکه اساسی وظایف و اختیارات شورا دقیقا از همین قرار است: کمک به پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی و همچنین انتخاب شهرداران و نظارت بر کارنامه و تصویب بودجه و نظارت بر هزینه آن.



چندى پيش كسى در بى بى سى گفت كه از واژه «اتنيك» به جاى «قوم» به دليل احترام به آن ها استفاده مى كند.

اما واژه اتنيك ذاتاً مودبانه نيست. «اتنيك» از واژه يونانى (ethnos) آمده است كه در يونانى باستان نراى اشاره به «ديگرى» به كار مى رفت، نه براى خود يونانيان. يوناني ها خود را به واژه هاى مانند demos (يا پوليس) تعريف مى كردند، اما ethnos اغلب براى اقوام بيرون از پوليس (شهر) و عمدتاً براى «قبائل و عشاير غير متمدن و وحشى» استفاده مى شد. در قرون وسطى همين واژه به معنائى كافى به كار مى رفت. در ترجمه يونانى كتاب مقدس هم، ethnos به معنائى «گروه يهود» به كار رفت يعنى «كافران» يا «غير يهودى غير مسيحى ها» استفاده مى شد.

در آمریکای شمالی به آسیایی‌ها و آفریقایی‌های مهاجری که به‌صورت «کلونی منزوی» زندگی می‌کردند و بخشی از هسته‌ملی کشور نبودند، تنبیک گفته شد.

خوشنیت‌آمیز ملازمه دارد، در واقع مفهوم انتیک و کشمکش لازم و ملزوم یکدیگر داشته‌شده‌اند و دهها کتاب با نام *Ethnic Conflict* نوشته شده‌اند که منازعات خشن‌شمار قومی در آفریقا، آسیا یا شرق اروپا را مطالعه کرده‌اند. یوولی ان نیروی سیاسی که پیوسته عرق‌ها را در سیاست انتیک از دنبال کردن منازعه و جنگ/بحران داخلی قرار داده است.

سیاست، همان‌طور که از نامش پیداست، مناسبات مدنی مربوط به شهر است و بیرون از شهر، در کوهستان امتلاً قنبدیل، یا در میان قبیله ازندگی چادر نشینی، سیاست (بولیس) وجود ندارد. پس مردم یا در شهر و امروز به تعبیر هگل در دولت-کشور آید می‌کنند یا در بیرون قانون و البته بدون مناسبات شهروندانه آید می‌آید. اما آن‌چه خواهد نشست بر نیروی سیاسی که بخواند مناسبات شهروندانه را از میان بردارد و جامعه را تبدیل به جماعت اجتماع بدون منفعت مشترک کند، دشمن خیر

همچنین در اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت آمده است: «شوراها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند».

نیازی به گفتن نیست که «شرط تشکیل شوراها»، رعایت اصول وحدت ملی، تمامیت ارضی و تابعیت از حکومت مرکزی است. مقامات و ماموران دولتی در محل، «باید» برای «اعمال حاکمیت ملی» انجام وظیفه کنند؛ و لاغیر!

ای کاش رسول برگی به جای این حساسیت‌های بی‌هیت و البته خطرناک خود
نسبت به درج نام‌های تُرکی خیابان‌های تبریز، حساسیتش نسبت به جریان‌های
اوپراگرا و قومی بوده که سال‌هاست با سنگ‌اندازی و پیاده‌افزام خود در تلاش‌اند به
نام‌های ایرانی خیابان‌ها و جاده‌ها جغرافیایی از ایرانِ باج- که همگی ریشه در
هویت تمام‌ایرانی این خطه دارند- چنگ و خزم زنند تا این جعل کردن‌ها
غیرتستای کنند تا از دبایجان و ابران را خداج‌ها نشان دهند.

شکفت‌آور است که رسول برگی پیش‌تر در صحن علنی شورای اسلامی شهر تبریز، در مورد «مسئله شهر ارومیه» نیز اظهاراتی مداخله‌جویانه و تفرقه‌فیمیز می‌کرد که در آنجا، به‌دعای قومی‌قبیله‌ای ترک و کرکده‌ایان، «در ارومیه دامن زد. رسول برگی در این زمینه گفت: «کردها مهمان آذربایجان نیستند!» تاسف‌برانگیز آنکه عضو شورای اسلامی شهر تبریز با یکی از شاخه‌های این دو قوم، که در ارومیه هم‌زمانی می‌کنند، دعواهای قومی‌قبیله‌ای ترک و کرکده‌ایان را در ارومیه یکی از جنجالی‌ترین و مخرب‌ترین دعواهای شمال غرب ایران است. این دعواهای واگرایانه، همواره مایه بروز رشت‌ترین اختلافات قومی‌قبیله‌ای شده که همگی در ستیز با همبستگی و هویت ملی ملت ایران است.

هردو فرزندان ایران هستند.

ناگفته نماند که گاهی در صحن شورای شهر تبریز نیز برخی از دیگر اعضای این شورا، نسبت به این رفتارها و گفتارهای رسول برگی معترض شده‌اند. از این جمله، «شهرام دبیری» بود که چندی پیش در صحن علنی شورای شهر به رسول برگی تذکر داد که به مسائل قومی دامن نزند.

گوناگون، اهمیت چندانی ندارد که به آن خیابان، «دوچی» یا «شهربان» یا «شمس تبریزی» بگویند. بهتر است رسول برگه به عنوان عضو شورای شهر تبریز به حساب وظیفه، روی ارمشکلات شهری تمرکز کند. چراکه رسیدگی به این مشکلات مردم، بیشتر به ضرورتی از طرف مردم ترک خیابان است. شمشکلات خیابانی که البته به لحاظ تاریخی و بر خلاف ادعای رسول برگه، «شهربان» آمده است. در همین راستا چند سند تاریخی از «کاتال نگرامی ایران زمین» ارائه می‌شود:

۱. ناصر السلطنه میرزا ناصرالله طباطبائی دیبا، سفرنامه ناصری، ص ۳۲۸
۲. مهدی قلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۱۸۶
۳. سیاحتنامه اولیا چلبی در بخشی که از دروازه‌های شهر تبریز سخن می‌گوید، به صراحت هم نام «مشقیه» را آورده است هم نام «شتریان» را.

به هر روی، حرف ما بسیار است و مجال این نوشتار، اندک! شاید برای مخاطب این نوشتار همان اندازه که ذکر نام دوهچی یا شتربران

اتنیک یا پولیس؟

نزاع بر سر معنای سیاست است!

عمومی و در نتیجه دشمن جمهوری است. زیرا جمهوری بیش از آنکه فرد حکومت باشد، محتوای حکومت است. جمهوری Respublic از دو جزء Res و Public «امر» و پایلیب به معنای عمومی تشکیل شده است. اپوزن «امر خوانده» یا خیر عمومی را دنبال می‌کند. آن فعال سیاسی در بی‌پایستی که خود را جمهوری خواه «می‌نماید» در واقع حتی به جمهوری خواهی نزدیک هم نبوده، تا چه رسد به اینکه بتواند یک امر عمومی را دنبال کند. ما چرا موضوع کردن انتیک، با سیاست سازگار نیست؟ چون اصلاً این پارادایم اصولاً سیاسی (مدنی) مربوط به مناسبات شهروندانه نیست. مناسبات شهروندانه (یا در لغت، کلاسیک کیوتاس: Civitas) به معنای «جماعت سازمان یافته شهروندان» است. اگر بحث ما ناظر به پولیس و شهر میانه پیکره سیاسی باشد، «نظم مدنی» یا «حیات مدنی» با انتیک (در معنای اول یونانی) منافات دارد از آن رو که سیاست با هر تعریفی وظیفه دارد که بربریت‌های جدید تولید کند (حتی اگر غوغاه فرهنگ‌سند کردن انسان را هم نداشته باشد). بلکه به دنبال قانونمندی و تولید نظم است. ما مناسبات شهروندی درون یک دولت معنادرار و جایی است که حقوق و تکالیف سیاسی (فره‌د) تعیین می‌شود و اتفاقاً تمام بحث در مورد مفهوم فرد و فردیت انسان است. آن سویی دیگر انتیک: جماعت، قبیله و... جایی نیستند که بتوان درون آن از انتخاب آزاد فرد سخن گفت زیرا پارادایم آن فردیتی وجود ندارد و اصولاً فردی شکل نمی‌گیرد که حقوقی هم داشته باشد. در برابر چیزی که به جای فرد شهروند، انتیک را موضوع خود قرار دهد، به دنبال جنگ داخلی از طریق غایت انتیک‌سازی است نه سیاست‌ورزی برای رسیدن به وحدتی بالاتر که همان از خیر جمعی است و بیش از همه در عالم رعایت سیاسی به معنای وارد کردن یک نیروی مخرب بنیادگرا به مناسبات مدنی است که هدف از آن روشن است.

سنترالژی بر ساختن موهومی توهمین: فیز به نام اتنیک از شهروند ایرانی (که حامل ملیت و فردیت است) گزراهایی است که نه تنها فرد، بلکه مفهوم کشور را نیز منحل می‌کند و در حالیکه ما می‌خواهیم همه کثرت‌ها را مضمون کنیم شوند، و طبیعت مناسبات اجتماعی این‌ها دست نخورده باقی بماند. نظامی‌چانه از گانیسم تاریخی ایران به مرور و در طول تاریخ، همه کثرت‌های موجود را برگرفته (در عین حفظ آن) مضمون نظم طبیعی کرده که در «دغام» ساختاریافته» (رفع و ترفیع) قابل توضیح است که می‌توان دیگری توضیح خواهم داد). فقط در قالب این نظم‌هلی است که می‌توان همه کثرت‌ها را درون وحدت طبیعی و تاریخی حفظ کرد

ای اهمیت است، توجه به این نکته مهم باشد که رسول برگی با کسب فقط ۲۸۰۰۰ رای در تبریز دارای «نزدیک به دویلمیلیون جمعیت»، وارد شورای این شهر شد. همین آمار، به روشنی بیانگر میزان محبوبیت اجتماعی و مشروعیت سیاسی رسول برگی بین مردم تبریز است. آمار رسمی و میدانی می‌گویند که رسول برگی بین مردم تبریز محبوبیتی نداشت و می‌توان حدس زد که درصوبه‌ای از همان تعداد رأی نیز، افرادی با تمایلات قومی قبیله‌ای که رسول برگی به آن تمایلاتشان را ارضاء می‌کند، داخل صندوق رای‌گیری نداشتند؛ همچنین آن دسته از رسانه‌های زرد استانی که دارای تمایلات قومی هستند، از این که مواد

تشدید رقابت ژئوپلیتیکی

ترکیہ و اسرائیل

این نشریه، همکاری رو به گسترش اسرائیل با یونان و قبرس در شرق مدیترانه را نیز یکی دیگر از عوامل تنش میان دو طرف دانست. بر اساس این گزارش، این همکاری‌ها شامل تبادل اطلاعات، رزمایش‌های دریایی و هوایی و برنامه‌ریزی برای حفاظت از زیرساخت‌های انرژی فراساحلی است.

اسرائیل همچنین نسبت به نقش ترکیه در سوریه حساسیت ویژه‌ای دارد. این گزارش می‌افزاید با وجود کاهش تنش‌ها از سال ۲۰۲۵، دو طرف همچنان اهداف متفاوتی در سوریه دنبال می‌کنند؛ به گونه‌ای که ترکیه خواهان شکل‌گیری یک دولت قدرتمند در سوریه است، اما اسرائیل خواهان تضعیف این کشور است.

اکنون کمیست در پایان نوشت: با وجود افزایش تنش‌ها، دو طرف هنوز اکتونمیست در میان نگذاشته‌اند. مسافران ترانزیت به اسرائیل و فلسطین می‌روند. هر چند سفریان دولتی در سال ۲۰۲۳ فراوان بوده است. همچنین با وجود اعلام تحریم تجاری از سوی ترکیه، صادرات نفت به اسرائیل همچنان ادامه دارد. اسرائیلی‌ها نیز همچنان از طریق بندر حیفا به اسرائیل منتقل می‌شوند.

این نشریه نتیجه می‌گیرد که اگرچه وقوع درگیری مستقیم میان نزدیک‌ترین متحد آمریکا در منطقه و دومین ارتش بزرگ ناتو همچنان دور از انتظار است، اما تحولات سال‌های اخیر نشان داده است که بسیاری از جنگ‌های غیر قابل تصور، اکنون امکان وقوع یافته‌اند.



لیلی خبازی در گفت و گو با وطن یولی:

آذربایجان در شاهنامه جایگاه خیلی خاصی دارد



توران یا تورانی ها به اسم تور هستند، و سلم که در متون دینی نامش به شکل شرم آمده حاکم منطقه‌ای می‌شود که بعدها در تاریخ آن‌ها را سَرمَت‌ها نامیدند بنابراین از دیدگاه شاهنامه و اساطیر ایران همگی آنها هم تبار هستند حتی اگر بخواهیم تورانی‌ها را با ترک‌ها یکی در نظر بگیریم باز می‌بینیم، تمامی اسامی که برای فرماندهان یا پرای خود آنها به کار رفته کاملاً نام‌های ایرانی هستند، مثلاً نام‌هایی مثل افراسیاب، که در اوستا پسر پشنگ و از نوادگان تور است که خود تور هم پسر فریدون است. پس در این صورت کاملاً مشخص است که نژاد همه آنها را ایرانی می‌داند. ولی همان‌طور که گفتیم به دلیل قرابت تاریخی و جایگزین شدن ترک‌ها در آسیای میانه این تصور ایجاد شده است. در صورتی که همانطور که اشاره شد، ما در شاهنامه حتی برای تورانی‌ها و ترک‌ها نامی غیر از نام‌های ایرانی نمی‌بینیم، ارجاسب، پشنگ، ویسه، پیران، هومان و فرنگیس همه نام‌های کاملاً ایرانی هستند.

جالب است که در اوستا فرَوَهر زنان و مردان پاک آن‌ها، یعنی هم ایران، توران و هم سئیریمه یا همان سمرت ستوده شده است که این بیانگر آن است که این سه کشور در واقع جزو سرزمین اصلی آریایی‌ها در آن زمان محسوب می‌شدند.

در سال‌های اخیر ادعاهایی مطرح می‌شود که شاهنامه اثری ضد ترک است. آیا چنین برداشتی با متن شاهنامه و فضای تاریخی زمان فردوسی سازگار است؟

در خصوص ضد ترک دانستن شاهنامه این را باید در نظر بگیریم که در دورانی که فردوسی زندگی می‌کند هنوز بخش‌های مهمی از کشور به دست ترک‌ها نیفتاده است و زبان ترکی هم در اینجا خیلی رایج نیست، و اینها اقوامی هستند که به عنوان دشمن به ایران حمله می‌کنند و مدام در حال جنگیدن هستند. خوب طبیعی است در اثری که در رابطه با پایداری ایرانی‌ها در مقابل هجوم دشمنان است هیچ وقت از دشمن تعریف نمی‌کنند. بنابراین وقتی مسئله حمله ترک‌ها به ایران هست طبیعتاً چیزهایی که در موردشان گفته شده که خوشایند نیست. اما این نکته را باید در نظر بگیریم که تقریباً تا زمان صفوی ما اصلاً در رابطه با زبان ترکی آثار زیادی در این منطقه نداریم، نه تنها در ایران بلکه در بخش‌های دیگر هم آثار زیادی از شعر ترکی یا نوشته‌های ترکی نداریم. حتی جالب هست که خود عثمانی‌ها هم بیشتر آثاری که می‌نویسند یا استفاده می‌کنند فقط ساختارش ترکی است ولی از کلمات فارسی و عربی استفاده شده است و حتی امپراتوران عثمانی اغلب به فارسی شعر می‌سرودند. حتی در بعضی از آثارشان از اینکه خودشان را ترک بنامند به زبان و قومیت ترکی می‌کنند، چون معتقد هستند که ترک‌ها قبایل کوچ‌نشینی هستند مثل روستایی‌ها، و بنابراین در حد عثمانی‌ها نیستند. در واقع عثمانی‌ها خودشان را اشراف می‌دانستند و ترک‌ها را در درجه دوم میدانستند. منتها این قضیه بعد از اینکه عثمانی سقوط میکند و آتانورک این کشور را به نام ترکیه می‌نامد و زبان رسمی‌اش را ترکی میکند، تبدیل میشود به یکی از آن خاستگاه‌ها ترک گرایی و افتخار به زبان و قومیت ترکی می‌گیرد. ما این را متأسفانه بر اساس همان القاعات خارجی در ایران هم داریم، به ویژه در دوران جدید ولی همان‌گونه که اشاره کردم کسانی که خودشان را الان جزو ملت ترک می‌دانند و نه ایرانی، بهتر است که به تاریخ هم مراجعه کنند

ادامه در صفحه ۶

و روابط خوبی هم با همدیگر داشتند. اما بعدها سیاست های حکومت ها و ایجاد حس نابرابری بین اقوام ، تا حدی منجر به قومیت‌گرایی شد. و البته علاوه بر آن تأثیر خارجی را هم باید در نظر گرفت. یعنی ما در واقع هم جنبه درونی و هم جنبه بیرونی داریم، که جنبه های درونی بیشتر همان ناعدالتی‌هایی که در رابطه با این اقوام صورت گرفته و از جنبه بیرونی تأثیراتی بعضی از همسایگان و دیگر دولت‌های خارجی مثل انگلستان را هم نمی‌توان نادیده گرفت. چون همان‌طور که می‌دانید ، تغییر در زبان در خیلی از بخش‌های دیگر هم اتفاق افتاده است. به عنوان مثال در هند از دوره گورکانیان تا زمانی که انگلیسی‌ها مسلط بشوند، در بخش بزرگی از آن زبان فارسی یکی از زبانهای رایج بوده، اما بعد از تسلط انگلیسی‌ها صحبت کردن به زبان محلی ممنوع شد و کم‌کم زبان انگلیسی جای خیلی از زبان‌های محلی از جمله زبان فارسی را در هند گرفت. پس این تغییر در زبان به این ترتیب امکان‌پذیر هست، اما رواج این قومیت‌گرایی‌ها باعث از هم پاشیدن خیلی از حکومت‌ها شده است. بعد از جنگ جهانی می‌پیند که حکومت عثمانی دقیقاً به همین دلیل از هم می‌پاشد، یعنی زمانی که انگلیسی‌ها به کمک یک سری از عوامل خودشان، قضیه قومیت گرایی را پررنگ می‌کنند، باعث میشوند اعراب با وجودی که مسلمان هستند علیه حکومت مسلمان عثمانی دست به قیام می‌زنند. البته همان‌طوری که قبلاً هم گفتم رفتار خود حکومت هم طبیعتاً در این قضیه بی‌تأثیر نبوده است، چون عثمانی‌ها هم ظلم زیادی به اعراب کرده بودند که این هم باعث شد تا با کوچک‌ترین تحریکی این اتفاق بیفتد و نتیجه این جنگ از هم پاشیدن امپراتوری بزرگ عثمانی بود و تشکیل کشورهای جدید و این قضیه در طول حیات استعمار همچنان ادامه داشته و متأسفانه در طولانی مدت باعث به وجود آمدن چندپارگی شده است.

درباره زبان آذربایجان پیش از رواج ترکی، پژوهش‌های زبان‌شناسی چه تصویری ارائه می‌کنند؟ مهم‌ترین شواهد موجود چیست؟

ما در شاهنامه تورانی‌ها را می‌بینیم که طبق گفته شاهنامه از تبار ایرانی هستند، چون وقتی فریدون سرزمین‌اش را بین تور و سلم و ایرج تقسیم کرد، تور در منطقه توران ساکن شد یا در واقع منطقه‌ای که او حاکمش بود به اسم تورانی نامیده شد. و طبق روایت‌هایی که در شاهنامه آمده تورانی ها در شرق و شمال شرق ایران ساکن بودند، اما در تاریخ واقعی ما میدانیم که از یک دوره‌ای به بعد، همسایگان شرقی و شمال شرقی ایران اقوام ترک بودند.

دورانی که فردوسی به سرودن شاهنامه مشغول است زمانی است که غزها و قبیچاق‌ها که از قبایل ترک هستند در ماوراءالنهر ساکن شدند و میدانیم که این‌ها از زمان ساسانی‌ها و از سده ششم میلادی به این سرزمین‌ها آمده و با سدی ها و خوارزمی ها در کنار هم بودند، و حتی آنها را تابع خودشان کرده بودند. در نتیجه در زمانی که فردوسی سرودن شاهنامه را شروع میکند یعنی در اواخر دوره سامانی، در دشت های آسیای میانه زبان ترکی کاملاً رایج بوده و شاید به این دلیل فردوسی تورانی‌ها و ترک‌ها را یکی دانسته است. اما همان‌طوری که گفتیم طبق اسطوره‌های ایرانی وقتی که فریدون سرزمین‌اش را بین سه پسرش تقسیم می‌کند در اصل این اقوام به اسم همین پسران نامیده می‌شوند. منطقه

به نظر شما علاوه بر زبان‌های باستانی، آشنایی با کدام حوزه‌ها می‌تواند به فهم بهتر شاهنامه کمک کند؟

برای خوب فهمیدن شاهنامه صرفاً دانستن زبان‌های باستانی کافی نیست ، چیزی که می‌تواند بیشتر کمک کند این است که در حوزه اساطیر و تاریخ ایران هم اطلاعات کافی داشته باشیم که در این صورت مطالعه شاهنامه بسیار جذاب تر و مطالب قابل فهم تر خواهد بود.

همان‌طور که در بالا هم اشاره فرمودید شاهنامه نسخه‌های متعددی دارد. شما کدام یک را برای تدریس ترجیح می‌دهید؟

البته آنچه که من اشاره کردم نسخه های مصور شاهنامه بودند، اما از بین نسخه‌های متعدد شاهنامه‌های موجود، من شخصاً شاهنامه تصحیح زنده یاد خالقی‌مطلق را ترجیح میدهم. گرچه در بعضی موارد به دلیل اینکه شاید ایشان با زبان‌های باستانی خیلی هم آشنا نبودند نکاتی را از از قلم انداختند، ولی به نظر می‌آید که کار ایشان و نسخ‌های که ارائه کرده‌اند برای تدریس مناسب‌تر است.

برخی پژوهشگران معتقدند شاهنامه مهم‌ترین عامل تداوم هویت فرهنگی ایران پس از حمله اعراب بوده است. این گزاره تا چه اندازه از دیدگاه زبان‌شناسی

تاریخی و مطالعات ایران‌شناسی قابل دفاع است؟

فرهنگ و هویت فرهنگی مقوله گسترده‌ای است که زبان یکی از مهمترین شاخصه‌های آن هست، بنابراین بله میشود گفت که اگر بعد از حمله اعراب زبان فارسی از بین می‌رفت شاید خیلی از بخش‌های هویتی ایران هم از بین می‌رفت. میدانیم که بیشتر کشورهایی که توسط مسلمان ها فتح شدند زبانشان را از دست دادند و بنابراین بخش بزرگی از فرهنگ آنها هم در فرهنگ اعراب مستحیل شد.

البته باید گفت که زبان فارسی زندگی خودش را اول مدیون یعقوب لیث صفار، بعد سامانیان و بعد فردوسی است، چرا که می‌دانیم زبان همیشه نیاز به حمایت قدرت هم دارد. اگر یعقوب لیث صفار از شعرا نمی‌خواست که به زبان فارسی شعر بگویند ممکن بود که این زبان برای همیشه از دست برود. چون بیشتر علما و شاعران برای اینکه جایگاه و پایگاهی داشته باشند و زندگیشان را بگذرانند، اغلب آثارشان را به زبان عربی می‌نوشتند. بعد از یعقوب لیث صفار هم، سامانیان این روش را ادامه دادند و در واقع کتاب های علمی و ادبی فراوانی در این دوره به زبان فارسی نوشته شد و ادبیات در این دوره پیشرفت زیادی کرد.

و در پایان این دوره هست که فردوسی کار خودش را شروع کرد. اما عظمت کار فردوسی در این است که چون به منابع قبل از اسلام دسترسی داشته بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی را حفظ کرده است. چون اگر شاهنامه را مطالعه کرده باشید می‌بینید که در آن تعداد واژه‌های عربی خیلی کم است در صورتی که در آن زمان عربی کاملاً بر زبان فارسی مسلط شده بود و تعداد زیادی واژه‌های عربی وارد زبان فارسی شده بودند. بنابراین شاهنامه در واقع با استفاده از واژه‌های اصیل فارسی، باعث زنده ماندن بسیاری از این کلمات شد. علاوه بر این ما در شاهنامه بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان قبل از حمله اعراب را هم می‌بینیم، یعنی در واقع یک جور پاسداشت هویت فرهنگی ایران نیز بوده است و توانسته آداب و رسومی را که قبل از اسلام در ایران وجود داشته با کمک همین نوشته های خودش حفظ کند. البته تأثیر زبان عربی را قطعاً نمی‌شود در ادبیات ایران نادیده گرفت، چرا که می‌دانیم بهترین اشعار ایران در واقع تحت تأثیر زبان عربی سروده شدند. به این دلیل که قبل از اسلام شعر ایران به شکل ضربی و آوایی بوده در صورتی که بعدها شعر عروضی رایج شد و شعر عروضی را ایرانی‌ها به اوج کمال خوش رساندند.

جایگاه آذربایجان در شاهنامه چیست؟ مهم‌ترین رخدادهای مرتبط با آذربایجان در این اثر کدام‌اند؟ آیا شواهد شاهنامه نشان می‌دهد که آذربایجان بخشی جدایی‌ناپذیر از قلمرو فرهنگی و سیاسی ایران بوده است؟ مهم‌ترین شواهد متنی در این زمینه چیست؟

در شاهنامه ما می‌بینیم که آذربایجان جایگاه خیلی خاصی دارد، به خصوص وقتی که کیخسرو وارد صحنه میشود. در آنجای‌بینیم که کیخسرو قبل از اینکه بر تخت بشیند مجبور میشود برای اثبات شایستگی خود ذو بهمن را تسخیر کند و بعد از آن آتشگاهی به نام آذر گرشسب را برپا میکند. می‌دانید که در روایت های اساطیری ایران برپایی آتش آذر گرشسب که یکی از آتش‌های بسیار مقدس ایرانیان است به کیخسرو نسبت داده شده است و جایگاه این آتش در آذربایجان است. بنابراین ما می‌بینیم که در بیشتر مواقع در شاهنامه آذربایجان به اسم همان آذر گرشسب نامیده می‌شود، و این مسئله نشان می‌دهد که چقدر این منطقه با اهمیت بوده و تقدس آن را نیز کاملاً مشخص میکند.

به علاوه بر طبق روایت های سنتی، جایگاه تولد زرتشت هم آذربایجان است که این نیز نشان دهنده اهمیت منطقه

آذربایجان در ایران و اساطیر آن است.

در جای دیگری از شاهنامه وقتی کیخسرو در کل کشور میگردد و همه جا را بازدید میکند، دوباره از آذربادگان و در واقع آذر گشنسب نام می‌برد که با این شعر شروع میشود:

فرزانه‌هاشم‌پور

به همین راستا، ماهنامه «وطن‌یولی» گفت‌وگویی با دکتر لیلی خبازی، دانش‌آموخته فرهنگ و زبان‌های ایران باستان، انجام داده است. در این گفت‌وگو، موضوعاتی چون جایگاه و اهمیت آذربایجان در شاهنامه، زبان و هویت ایرانی، کلاس‌های شاهنامه‌خوانی در تبریز و دیگر مباحث مرتبط مورد بررسی قرار گرفته است.

برای آشنایی بیشتر خوانندگان، لطفاً کمی درباره خودتان، محل تولد و مسیر علمی خود، از دوران تحصیل تا حوزه‌های تخصصی پژوهش، استادان اثرگذار، و مهم‌ترین آثار و فعالیت‌های علمی‌تان توضیح بفرمایید.

من متولد شهر شبستر هستم و تحصیلاتم را هم تا پایان دبیرستان در همان شهر گذراندم و بعد از این دوره برای ادامه تحصیل در رشته مترجمی زبان فرانسه به دانشگاه علامه طباطبایی تهران رفتم. اما به دلیل علاقه فراوانی که به تاریخ باستان و ادبیات ایران داشتم در دوره تحصیلات تکمیلی یعنی کارشناسی ارشد و دکتری وارد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی شدم. مقطع کارشناسی ارشد را در دانشگاه تبریز با اساتید بزرگوارى مثل مرحوم دکتر بهمن سرکراتی، مرحوم دکتر عبدالعظیم سلیم، خانم دکتر مهری باقری و آقای دکتر چنگیز مولایی گذراندم. در دوره دکتری نیز که در دانشگاه علوم و تحقیقات تهران مشغول به تحصیل بودم از محضر اساتید بزرگوارى همچون خانم دکتر ژاله آموزگار، مرحوم آقای دکتر محسن ابوالقاسمی، همینطور آقای دکتر راشد محصل ، خانم دکتر زهره زرشناس و خانم دکتر مهشید میرفخرایی بهره مند شدم. اما بیشترین تأثیر را در حیطه اساطیر از خانم دکتر باقری و خانم دکتر آموزگار، و در حوزه زبان‌های باستانی از آقای دکتر سرکراتی ، آقای دکتر مولایی و همینطور خانم دکتر زرشناس گرفتیم. البته زمانی که مشغول تحصیل دکتری بودم در دانشگاه آزاد شبستر هم مشغول به کار شدم و در آن‌جا در حیطه تاریخ باستان کارم را شروع کردم. بعدها البته با آمدن رشته جدیدی به نام «تاریخ هنر ایران باستان» و «تاریخ هنر ایران اسلامی» وارد حیطه هنر و تاریخ هنر هم شدم، و در همین زمان برای مدتی نیز در دانشگاه تبریز به عنوان استاد مدعو مشغول به تدریس در زبان‌های باستانی بودم.

با توجه به این‌که شما در بنیاد ایرانشناسی، تدریس شاهنامه می‌کنید که بسیار هم با اقبال و حضور پررنگ ایران‌دوستان و علاقمندان به فردوسی مواجه شده، لطفاً از انگیزه و دغدغه خودتان برای ورود به این حوزه بفرمایید؟

وارد شدن در حیطه تاریخ و تاریخ هنر اگر چه من را کمی از حیطه زبان‌های باستانی دور کرد، چون مجبور بودم در حیطه هنر و تاریخ هنر بیشتر مطالعه داشته باشم، اما چیزی که از این مطالعات متوجه شدم اهمیت خیلی زیادی بود که در دور‌های مختلف به شاهنامه داده میشد. مثلاً وقتی تاریخ هنر‌هایی مثل کتاب‌آرایی را بررسی می‌کنیم ، اهمیت این کتاب یعنی شاهنامه به قدری هست که از دوران سلجوقی و بعد از آن ما نسخه‌های مصور فراوانی را می‌بینیم. از جمله اولین نسخه شاهنامه یعنی شاهنامه کاما که مربوط به دوره سلجوقی است، یا شاهنامه دموت مربوط به دوره ایلخانان، یا شاهنامه معروف بایسنقری مربوط به دوره تیموریان، و در دوران صفوی هم شاهنامه طهماسبی را داریم که شاه‌طهماسب آن را به سلطان سلیم عثمانی هدیه می‌دهد و هم شاهنامه قوام که مربوط به دوران شاه اسماعیل هست و البته شاهنامه‌های متعدد دیگری هم بودند.

در واقع این آشنایی، باعث درک بیشتر اهمیت شاهنامه شد و من تشویق شدم که بیشتر به مطالعه در حیطه شاهنامه ادامه دهم. البته آشنا بودن با زبان‌های باستانی موجب فهم بهتر واژه‌ها می‌شد، چون وقتی شما ریشه واژه‌ها را می‌شناسید، مفهوم کلمات برایتان واضح‌تر میشود و خوشایندتر، و این امر طبیعتاً در فهم شاهنامه خیلی کمک می‌کرد و باعث میشد که من به طور مداوم به آن رجوع کنم. البته من خودم را شاهنامه‌پژوه نمی‌دانم چون شاهنامه‌پژوه کسی است که تمام زندگی‌اش را با شاهنامه سر می‌کند و خب من طبیعتاً تا این حد با شاهنامه عجین نیستم ولی علاقه فراوانی به شاهنامه دارم و طبیعتاً بخشی از مطالعات هم به آن اختصاص دارد.

در خصوص اینکه چطور با کلاس‌های شاهنامه بنیاد ایرانشناسی آشنا شدم باید بگویم که این آشنایی توسط دوست بسیار عزیزم خانم دکتر اروچی(رئیس انجمن ایرانی تاریخ،شعبه آذربایجان شرقی)، اتفاق افتاد و به لطف ایشان من با این گروه فرهیخته و علاقه‌مند به ادبیات ایران آشنا شدم.

بررسی جایگاه تمامیت ارضی در فرهنگ عامه با تکیه بر جشن تیرگان



سعیده پراش

چندی است برخی ازجمله حامیان نظریه «سیاست هویت» با طرح مباحث غیرعلمی پیرامون قومیت، زبان و نژاد در کنار تضعیف هویت ملی این بحث را هم عنوان کرده اند «که مقدمات نظری تشکیل دولت-ملت مدرن در نیمه دوم قرون وسطا و در حوزه فرهنگی مذهبی کاتولیک فراهم آمد و زمینه‌های عینی آن در دو قرن پایانی قرون وسطا در پرتو استراتژی های متضاد بازیگران سیاسی شکل گرفت و نخستین جلوه ی آن در قالب دولت های مطلقه از قرن شانزدهم به تدریج نمایان شد و از قرن نوزدهم به بعد در همه ی نقاط جهان جای اشکال دیگر نظام سیاسی را گرفت.» (دلیرپور: ۱۳۸۹، ۵) و با همین استناد ادعا می کنند در ایران هم مفاهیمی مانند کشور، مرز و تمامیت ارضی نو بوده و پس از تشکیل دولت ملت مدرن در ایران نخست در میان دولتمردان و نخبگان سیاسی سپس در میان عامه ی مردم شناخته شده و رواج یافته است، بنابراین موضعی ازلی نبوده و ابدی هم نیست و قابل تغییر است!

این نوشتار قصد دارد این فرضیه را رد کرده و با تحلیل عمیق ترین لایه فرهنگ عامه یعنی آیین های ایرانی_جشن تیرگان_ به این نتیجه برسد که مفاهیم تمامیت ارضی و مرزبندی های جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی در ایران مفاهیمی به درازای تاریخ تمدن است که با تداوم در عمومی ترین بخش زندگی مردم به زیست فرهنگی و سیاسی خود ادامه داده است. «بررسی و تحلیل جشن ها و آیین ها، در شمار فرهنگ عامه است» (روح الامینی؛ ۱۳۷۶: ۱۰) و به ویژگی های جغرافیائی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی جوامع بستگی دارد.(ن.ک همان) آیین ها و جشن ها در هاله ای از باورها، حرمت و اسطوره پیچیده شده است و از آن رو که اسطوره نمود و بازتاب ناخودآگاه جمعی است که به گونه ای نمادین در فرهنگ پدیدار می شود،مورد توجه است. جشن تیرگان از اسطوره های فرهنگی و اقتصادی (دغدغه کشاورز ایرانی در کشمکش با زیست بوم نیمه خشک و شکل گیری اسطوره تیشترو اپوش)، سیاسی (تعیین مرز بین ایران و توران)، مذهبی (نیایش) و درخواست یاری برای شکست دیو خشکسالی و اهمیت نهاد دین در تمدن)، علمی (دانش گاهشماری دقیق که ویژه جامعه ای متمدن و پیچیده است. جشن تیرگان در روز تیر از ماه تیر بر اساس یک گاهشمار دقیق و ثابت برگزار می شود)، شکل یافته، نمادهایی که ژرف ترین لایه های ناخودآگاه جمعی را آشکار می کنند و به شکل کهن الگو در قالب آیین ها و مناسک از جمله جشن‌ها تولید و بازتولید شده و تداوم این جریان به نهادهینه شدن کهن الگوها در خودآگاه جمعی منجر می شود. از سویی دیگر «سیاست امری منشعب از نیروهای مختلف طبیعی و اجتماعی ازجمله اسطوره، دین، خرد و امثال اینهاست.» (مرادی: ۱۳۸۹: ۲۵)

در این میان اسطوره به عنوان یکی از مؤثرترین این نیروها بر هویت فردی، جمعی و فرهنگی در ایران باستان حاکم بوده و با این مولفه ها رابطه تنگاتنگی داشته است.

تاریخ جغرافیای ایران همواره زایشگر

اساطیر گوناگون بوده است. امر سیاسی و سیاست نیز در پیوند با این وضعیت قرار داشته و هیچگاه به دوراز اسطوره گرای نبوده است.» (ن.ک همان) اساطیر موجب تداوم و بازتولید آیین ها و مناسک به ویژه از طریق کهن الگوهای جمعی اند. این کهن الگوها الزاما در همه ی جوامع و فرهنگ ها در طول تاریخ تداوم نداشته بلکه در حافظه ی تاریخی و جمعی مردمی ماندگار شده که توانسته باشند بارها به صورت پیوسته و مداوم هویت فرهنگی خود را بازتولید کرده و با فهم اهمیت انسجام اجتماعی به فهم امر ملی رسیده و هویت ملی را شکل دهند.

یکپارچه شدن برای ایرانیان با معیشت کشاورزی معنایی متفاوت داشته، معنایی که مهم ترین نیروی محرک در رسیدن به وحدت و کلیت در پیوند با کهن الگوها شده است و در آیین های ایرانی اعم از سوگ و جشن رد پای آن برجاست.

مفهوم یکپارچگی فرهنگی و سیاسی برای جوامعی که روند تاریخی ساختار تمدن را تجربه نکرده اند تفهیم پذیر نیست. برای تحلیل امر ملی و سیاسی و دیرینگی و پیوستگی آن در خودآگاه



بنانهاده بودند اما تحلیل نمادین اسطوره تیرگان نشان از حضور و آگاهی عامه مردم در دفاع از مرزهای سیاسی از ابتدا تا به سرانجام رساندن آن دارد و بیرونی هم آنچه را شنیده با دقت و ذکاوت ثبت کرده است. «... و گفت ای پادشاه و ای مردم بدن مرا ببینید» (همان؛ ۳۳۵) و یا در جای دیگر «منوچهر و ایرانیان را در حصار کار سخت و دشوار شده بود به قسمی که به آرد کردن گندم و پختن نان نمی رسیدند...» (همان) گندم آیینی ترین و نمادین ترین گیاه و دانه در فرهنگ ایرانی است که در آیین های شادمانی، سوگ و زندگی روزمره والاترین و نمادین ترین جایگاه را دارد. از دیرباز مهمترین دغدغه انسان ایرانی پاسداشت دست آوردی بوده که با رنج و مشقت کشاورزی و پیرو آن تمدن را در فلات ایران بنا نهاده است. زبان نمادین اسطوره ی تیرگان که تا زمان بیرونی در خودآگاه جمعی ایرانیان جاری است نشان می دهد که وجود و نگاهداشت مرزها آن اندازه در زندگی عامه مردم اهمیت داشته و مردم به آن اهمیت آگاهی داشتند که نخستین نیاز روزانه یعنی تهیه نان را رها کرده و برای ثبت این مخاطره در ناهوشیاری و هوشیاری جمعی دست به رفتاری نمادین و آیینی زده و گندم را می پزند و می خورند. خوراک های آیینی بیان کننده جهان بینی و فلسفه ی فرهنگی جوامع هستند. «بدین جهت پختن میوه و گندم در این روز رسم شد» (همان) و این رسم در فرایند تولید و بازتولید تا امروز در بخش هایی از ایران از جمله ملازندان در جشن «تیرماسیزه شو» دوام آورده است. اما با ذکر دلیل دوام توسط بیرونی اهمیت محافظت از امر ملی در خودآگاه جمعی در کنار دولت و یا نهاد سیاسی قدرتمند مشخص می شود. «سبب دوم آن است که دهوقذیه (دهیوت*) که معنای آن حفظ دنیا و حراست است و فرمانروایی در آن و دهقان عمارت دنیا و زراعت و قسمت آن است با هم توأم اند» (همان)

هر اندازه اسطوره های یک جامعه بر قدرت و سیاست و شکل گیری هویت

جمعی ایرانیان از میان همه ی اسناد و منابع نسبتا خوبی که درباره ی آیین های ایرانی در دسترس داریم به نوشتار و سندی ارزنده از ابوریحان بیرونی درباره ی جشن تیرگان که در حوزه ی فرهنگ عامه است، استناد کرده و با بررسی تاریخی دو مولفه سیاست و هویت و اثرپذیری از اسطوره ها و الگوهای فرهنگی که مردم آن را ساخته و پرداخته اند، روند تاریخی شکل گیری امر ملی و امر سیاسی و تاثیر و تاثر مستقیم این دو بر هم دیگر را نه صرفا در حوزه ی سیاست بلکه در حوزه فرهنگ، آن هم عامیانه ترین بخش آن بررسی می کنیم.

این سند از این جهت دارای اهمیت است که بیرونی را می توان نخستین مردم شناس یا انسان شناس فرهنگی و پژوهشگر فرهنگ عامه دانست.

او در سده چهارم هجری با روش پژوهش میدانی که امروز در دانشگاه های معتبر تدریس می شود آنچه در زندگی روزمره مردم رواج داشته و وی با روش مشاهده یا مصاحبه دیده و پرسیده را با امانداری، بدون پیش داوری و دستکاری ثبت کرده است.

بیرونی برای پیدایش جشن تیرگان در آثارالباقیه دو دلیل آورده و نخستین دلیل را تعیین مرز بین ایران و توران می داند.

«و برای این عید دو سبب است یکی آن که افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد.منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر به او بدهد» داناسرشت؛ ۱۳۸۹: ۲۳۴)

نخستین دلیل برای برگزاری جشن که عمومی ترین بخش فرهنگ و عمیق ترین بخش زندگی مردم است تعیین مرز بیان می شود و نشان می دهد تاریخ فرهنگی ایرانیان هرگز از تاریخ سیاسی جدا نبوده و نگاهبانی از مرزها و تمامیت ارضی صرفا امری سیاسی در انحصار دولتمردان و نظامیان نیست. به این موضوع به تکرار در شاهنامه هم اشاره شده است.

با این که ایران به دلیل موقعیت استراتژیک و برای محافظت از دست آورد تمدنی بزرگ، کهن ترین و نیرومند ترین نیروهای نظامی جهان باستان را

آذربایجان در شاهنامه جایگاه خیلی خاصی دارد

خوشبختانه در سال‌های اخیر اشتیاق جوان‌ها برای آشنایی با فرهنگ ایران و همینطور شاهنامه خیلی بیشتر شده و من زمانی که با گروه «شاهنامه خوانی بنیاد ایران‌شناسی» آشنا شدم این قضیه برایم خیلی ملموس‌تر شد. چون هم جوان ها و هم افراد مسن و میانسال را دیدیم که چطور با اشتیاق در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند و چقدر در رابطه با فرهنگ ایران اطلاعات خوبی داشتند. و این نشان میدهد که علی‌رغم بعضی از تبلیغات و جریان‌ها، هنوز هم جوان‌های آذربایجان شور و اشتیاق زیادی به فرهنگ ایران و علاقه وافری به دانستن و عجین شدن با آن دارند.

بسیار سباسبازگرایم که وقت خود را در اختیار ماهنامه وطن‌یولی (راه وطن) قرار دادید. در پایان اگر سخنی دارید بفرمایید.
سخنی نیست جز تشکر از شما و دست‌اندرکاران بنیاد ایران‌شناسی، برای فراهم کردن بستری مناسب برای دوستداران فرهنگ ایران. امیدوارم که ایران تا ابد پایدار و سربلند باقی بماند.

خود نام آذربایجان هم میتواند نشان دهنده این مسئله باشد چرا که آذربایجان واژه‌های ایرانی هست. این نام از نام ساتراپ یا شهریان این منطقه بعد از حمله اسکندر و از دوره سلوکیان و اشکانیان گرفته شده است، که نامش آتورپات بود و آتورپات در واژه‌های ایرانی به معنی نگهبان آتش است. «پات» به معنی نگهبان و «آتور» هم که همان واژه آذر است. و این منطقه به نام او، آتورپاتگان یعنی جایگاه آتورپات نام گرفت. این نام نهایتا در دوره اسلامی به شکل «آذربایجان» در نوشته های نویسندگان عرب دیده می‌شود. این مسئله هم ثابت می‌کند که آذربایجان بخشی از سرزمین ایران، و زبانش جزئی از زبان‌های ایرانی بوده است.

در این چند وقت اخیر جلسات و محافل زیادی با محوریت شاهنامه در شهر تبریز برگزار میشود، که یکی از آن‌ها پرگزاری کلاس‌های هفتگی و منظم در بنیاد ایران‌شناسی است. شما به عنوان مدرس این نشست‌ها میزان علاقه و اشتیاق آذربایجانی‌ها در این کلاس‌ها را چطور ارزیابی میکنید؟

آذربایجان» هم خوب است و همینطور کتاب «آذری گویش دیرین مردم آذربایجان» به نگارش رحیم رضازاده ملک، و «تاریخ و تبار مردم آذربایجان» که نویسنده آن غلامرضا انصاف پور است. کتاب احمد کسروی «آذری یا زبان باستان آذربایجان» و «زبان دیرین مردم آذربایجان» نوشته دکنتر منوچهر مرتضوی هم از کتاب‌های خوب در این حوزه هستند. همینطور کتاب «تاتی و هرزنی» هم به نظرم کتاب بسیار خوبی است(نویسنده این کتاب آقای عبدالعلی کارنگ است).

البته همان‌طور که گفتیم در رابطه با تاریخ ترک‌ها و چیزهایی از این دست، کتاب‌های بسیار زیادی موجود است با این حال من سعی کردم فقط چند تا از آنها را اینجا معرفی کنم.

برخی جریان‌های پان‌ترکیستی ادعا می‌کنند آذربایجان هیچ پیوند تاریخی با ایران نداشته است. از منظر منابع تاریخی و زبان‌شناسی، این ادعا تا چه اندازه قابل پذیرش است؟اگر به نام شهرهای قدیمی آذربایجان توجه کنیم می‌بینیم که بیشتر این نام‌ها نامهای ترکی نیستند.

آقای دکتر سجاد آیدنلو در کتاب « شاهنامه و آذربایجان» خیلی قشنگ این موضوع را باز کرده و در رابطه با جایگاه ترکان و زبان ترکی در آثار فردوسی صحبت کرده اند. بنابراین به علاقه مندان به شاهنامه و همینطور کسانی که نسبت به فردوسی یک مقدار جبهه‌گیری دارند توصیه میکنم این اثر را هم مطالعه کنند.

همچنین اگر دوستان علاقمند به مطالعه بیشتر در رابطه با تاریخ ترک‌ها و تبار مردم آذربایجان و زبانشان باشند کتاب‌های مختلف دیگری نیز در این رابطه وجود دارد مثل: «تاریخ زبان و فرهنگ آذربایجان» نوشته آقای فیروز منصوری، «ایرانیان و ترکان در روزگار ساسانیان» تألیف آقای عنایت الله رضا (که میتوانند در رابطه با دورانی که روابط ایران و ترک‌ها را نشان میدهد و آغاز آن اطلاعات مفیدی ارایه دهد)، «فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه» هم که نوشته آقای مهدی سیدی فرخد است مکان‌های جغرافیایی شاهنامه را معرفی می کند و نقشه های خیلی خوبی هم در رابطه با مکان‌های جغرافیایی شاهنامه دارد، کتاب آقای ایرج افشار به نام «زبان فارسی در

خود را آغاز کرد و سپس در دو مقدمه، به تبیین جایگاه تاریخ و اهمیت نمادین عهدنامه «ترکمنچای» در حافظه تاریخی ایرانیان پرداخت.

اکبری در مقدمه نخست، «غلامحسین زرگرنژاد» را «ذوالفنون قعر تاریخ» خواند و این تعبیر را برخاسته از نگاه ژرف او به دانش تاریخ دانست. وی با تأکید بر اینکه تاریخ، دانشی «غریب» است، اظهار داشت: «غربت این دانش از آن‌روست که در طول زمان، تاریخ به ابزاری برای قدرت‌ها و هویت‌های سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل شده است. ابزاری که با خلق روایت‌های مطلوب، در خدمت قدرت، ثروت و ایدئولوژی قرار می‌گیرد. پیامد چنین رویکردی، قربانی شدن حقیقت تاریخی و فاصله گرفتن از روایت‌های اصیل گذشته است.»

وی در مقدمه دوم، با تمرکز بر «لحظه ترکمنچای» در تاریخ معاصر ایران، به چرایی ماندگاری این عهدنامه در ذهنیت تاریخی ایرانیان پرداخت و پرسید که چرا «ترکمنچای» همچنان در بزنگاه‌های مهم تاریخی و سیاسی به یاد آورده می‌شود و از سوی جریان‌های مختلف سیاسی، ایدئولوژیک و حتی بازیگران خارجی، به‌عنوان یک نقطه ارجاع مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ و با اشاره به اینکه حتی در مباحث و توافق‌های سیاسی امروز نیز بارها هشدار «ترکمنچای را فراموش نکنید» شنیده می‌شود، تأکید کرد: «یک رخداد تاریخی زمانی به «لحظه تاریخی» تبدیل می‌شود که از سطح یک واقعه فراتر رفته و به نمادی ماندگار در حافظه جمعی یک ملت بدل شود». اکبری در ادامه، «دو تلقی متفاوت از ترکمنچای» را در تاریخ ایران برشمرد. به گفته وی، نخستین تلقی، «خاطره تروماتیک» است؛برداشتی که ترکمنچای را زخمی عمیق در تاریخ معاصر ایران می‌بیند. او تصریح کرد که در اینجا قصد داوری درباره درستی یا نادرستی این برداشت را ندارد، بلکه اهمیت موضوع در آن است که ترکمنچای در حافظه تاریخی ایرانیان، به‌عنوان نماد یک تروما و رنج تاریخی رمزگذاری شده است.

وی افزود: « در کنار این برداشت، «ترکمنچای» سویه دیگری نیز دارد که می‌توان آن را خاطره بنیان‌گذار نامید؛ خاطره‌ای که همواره باید به آن بازگشت اما نه از منظر رنج و آسیب، بلکه به‌عنوان نقطه آغاز طرح پرسش‌های بنیادین درباره تاریخ جدید ایران. از این منظر: «ترکمنچای مرزی نمادین میان ایران پیش و پس از خود ایجاد می‌کند و مجموعه‌ای از پرسش‌های تازه را پیش روی جامعه ایرانی قرار می‌دهد». این پژوهشگر تاریخ، با تأکید بر اینکه «لحظه تاریخی» صرفاً یک زمان تقویمی نیست، بلکه لحظه تاریقی زمانه‌های «کوتاهی» نه صرفاً متعلق به گذشته، تاریخی است، گفت: «در چنین موقعیتی، انسان در برابر تاریخ، جایگاهی متفاوت می‌یابد و زمانه خود را به پرسش می‌کشد». وی در پایان خاطرنشان کرد که می‌توان میان دو برداشت یادشده پیوند برقرار کرد. بدین معنا که رنج و آسیب تاریخی، لزوماًمری صرفاًمنفی نیست و گاه می‌تواند نیرویی تازه برای اندیشیدن و عمل کردن آزاد کند». به باور اکبری، «لحظه تاریقی زمانه‌های» که صرفاً متعلق به گذشته، بلکه همچنان بخشی از تاریخ اکنون ایران است و اکنون، ایران ، لحظه ترکمنچای است و امیدکه در برابر آیندگان روسفید باشیم. «غلامحسین زرگری‌نژاد» به عنوان آخرین سخنران و مصحح کتاب، بیانات خود را چنین آغاز کرد: «مآثر سلطانیه کار عبدالرزاق بیگ دُنبلی‌ای است. اولین کتابی که در تاریخ ایران چاپ شد و در تبریز آقای صدری افشار هم آن را تصحیح کرد».

وی در ادامه سخنان خود و در خصوص اهمیت این کتاب(مآثر سلطانیه) گفت: «من دیدم این کتاب حیف است که به چاپ مجدد و تصحیح کاملی نرسد، من تصحیح عالی نکردم، لغت و واژگان معنی نکردم، تمام گزارشاتی که در این کتاب هست در منابع خطی و چاپی بررسی کرده و ارجاع دادم». در ادامه زرگری‌نژاد در خصوص عبدالرزاق دُنبلی‌ای صحبت کرد:«او کسی است که به تدریز آمد و در آن‌جا وقایع‌نویس عباس‌میرزا شد. و از این زمان به بعد کار دُنبلی دشوار شد، چون میخواست حقایق را بنویسد و نوشت. او در اغلب صحنه‌های جنگ حضور داشت. بنابراین می‌توانیم بگوییم کتاب او یک متن دست اول است نه چیزی که نقل شده باشد. دُنبلی جنگ‌های ایران و روس را تا سال ۱۲۴۱ نوشت و بعد از فوتش، میرزا حسینی شیرازی جانشین‌اش شد، که او نیز تاریخ ذوالقرنین را در دو جلد نگاشت.»

از منظر سخنران، مورخان بعدی از جمله هدایت و سپهر، نوشته‌هایشان صرفاً رونووسی این دو اثر است. در واقع مآثرسلطانیه و تاریخ ذوالقرنین، مبنای نگارشِ روضهالصفا و ناسخ‌التواریخ است.

زرگری‌نژاد در ادامه سخنان خودبه شخصیت والا و فرزانه‌ی میرزابزرگ قائم‌مقام‌فراهانی که معلم عباس‌میرزا بوداشاره کرد. و دلیل نگارش کتاب «احکام‌الجهاد و اسباب‌الرشاد» را اینطور توصیف کرد: «میرزابزرگ در میان جنگ‌های ایران و روس متوجه شد که سپاهیان و افرادی که می‌چنگند عملاً ضعف نشان می‌دهند و جنگ را جنگ دو دربار می‌دانند نه جنگ ملی و میهنی. بنابراین بر این فکر افتاد که این اندیشه را ببرد سمت دفاع از ایران.» سپس عده‌ای از علمای آن زمان فتوای جهاد دادند و میرزا بزرگ فراهانی بر این جهادبه‌دیاچه‌ای نوشت که از نظر سخنران هم‌تراز با گلستان سعدی است. در بخش پایانی این سخنرانی به‌ماجرای عزل میرزابزرگ فراهانی از جایگاه مذاکره‌کننده با روس‌ها و جایگزینی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی به دستور فتحعلی‌شاه پرداخته شد، که انجام این مذاکرات در نهایت به انعقاد عهدنامه گلستان انجامید. در انتها غلامحسین زرگری‌نژاد تأکید کرد که:«قرارداد گلستان، قرارداد مکاره‌ی جنگ بود نه عهدنامه». بخش پایانی این نشست اختصاص یافت به پرسش و پاسخ بین مخاطبان و سخنرانان.



گزارش وطن‌یولی از نهصد و پنجاه و ششمین شب از شب‌های بخارا

شب جنگ‌های ایران وروس

ترکمنچای همچنان از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ ایران به شمار می‌روند و شناخت آن‌ها بدون مطالعه دقیق اسناد تاریخی ممکن نخواهد بود.»
در ادامه، «حسین اصغری» مترجم کتاب «از گلستان تا ترکمنچای» که در بردارندهٔ یادداشت‌های ژنرال یرمولوف در فاصلهٔ جنگ‌های ایران و روسیه بود، با اشاره به دشواری ترجمهٔ کتاب و نگاه معاصرین و جایگاه یرمولوف در ادبیات روسیه بیان داشت: «یرمولوف تأثیر بسزایی در روابط ایران و روسیه در قرن نوزدهم داشت که این تأثیر بستری برای ادامهٔ ذهنیت ایرانیان در مورد روس‌ها در سال‌های آتی شد؛ و به همین جهت تأکید در بازنگری تاریخ قاجار داشتند». این مترجم با اشاره به این نکته که «ترجمهٔ این کتاب، با خواندن کتاب تاریخ روابط دیپلماتیک ایران با بریتانیا و روسیه و عثمانی دکتر آدمیت – که در قسمتی از باورقی کتاب خواننده را به مجموعهٔ اسناد قفقاز ارجاع داده بودند – به ذهن ایشان رسید» و با همکاری دکتر زهرا محمدی و دکتر رشتیان با وجود تمام مشکلات مربوط به ترجمهٔ متون تاریخی انجام شد.

اصغری ادامه داد: «شخصیت عجیب یرمولوف در ادبیات روسیه توسط نویسندگانی چون پوشکین، ژوگونووسکی، تولستوی و... ستایش شده و حتی توسط گریبایدوف به عنوان قهرمان جنگی و نظامی از او یاد شده است. یرمولوف شخصی‌سازی نظامی بود که از روند دیپلماسی چیری نمی‌دانست و این کج‌فهمی‌ها باعث بدبینی و ذهنیت ایرانی‌ها از مذاکره با روس‌ها شد. تیختر و عدم رعایت موازین و تشریفات دیپلماتیک توسط وی موجب مرگ گریبایدوف و به نوعی پس‌دادن تقاضای روس‌ها در ادامهٔ ذهنیت بد ایرانی‌ها از مذاکره‌کنندگان روس در ایران شد. یرمولوف وقتی به فرماندهی قفقاز منصوب می‌شود، با روسی‌سازی منطقه و با اقدامات بعدی، منطقهٔ قفقاز را از دست ایران در می‌آورد که فقط به راهبردهای نظامی متکی نبود و شامل استراتژی‌های غیرنظامی بسیاری مثل تعریض خیابان، ساخت میدان، تغییر جای قبرستان، نورپردازی و غیره بود».

اصغری در تشریح سخنان خود گفت: «یرمولوف می‌گوید برای مثال در مقابل اعتراض مردم به جایجایی قبرستان، با شنیدن صدای آواز در میادین نوساز و با نورپردازی، مردم شاکي را به مردم راضی تبدیل کردیم. در کنار این کارها، رسالت دیگری توسط الکساندر اول به او محول شده بود که با هدف رساندن مرز روسیه تا رود ارس با ایران انجام گرفت؛ مانند تهیهٔ نقشه از ایران که حتی شامل اطلاعاتی دربارهٔ جمعیت، اهالی و استحکامات مناطق مختلف ایران بود و همچنین اقداماتی اقتصادی از رویکردی نرم و غیرنظامی برای رساندن مرز به رود ارس. نگاه به قاجار بسیار غیر متصفانه است که به دلیل دهنده صفر و صد توسط آموزش و پرورش ایران است.»

مترجم این کتاب در پایان سخنان خود گفت: «کتاب را به عباس میرزای ولیعهد تقدیم نمودم.دند. چون هرجا در این کتاب صحبت از عباس میرزا شده، یرمولوف از این مرد خشمگین است و بسیار اذیت شده که نشان دهنده اقدامات ارزشمند عباس میرزا برای وطن است.»

سخنران بعدی این نشست، «محمدعلی اکبری» بود. وی در آغاز، با قدردانی از «علی دهباشی» برای برگزاری این نشست، سخنان

جنگ‌ها شکل گرفته بود.»
این سخنران در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به «فاصله زمانی میان عهدنامه گلستان و آغاز جنگ دوم ایران و روس»، اظهار داشت: «تاریخ‌نگاری ایران عمدتاً بر رخدادهای نظامی، از جمله سقوط گنجه در سال ۱۸۰۴ و سقوط تبریز در سال ۱۸۲۸، متمرکز شده است؛ در حالی که این نگاه، شناخت سیاست‌ها و برنامه‌های بلندمدت روسیه را با دشواری مواجه می‌کند. آنچه امروز با عنوان جنگ‌های ایران و روس شناخته می‌شود، در حقیقت پیامد مجموعه‌ای از تحولات سیاسی، نظامی و راهبردی است که از دوره صفویه آغاز شده بود. از این منظر، حضور و پیشروی روسیه در قفقاز و گنجه، نتیجه سیاستی بلندمدت بود و نه رخدادی ناگهانی.» وی همچنین به روایت‌های رایج درباره زمینه‌های جنگ دوم ایران و روس اشاره و موضوع را این‌گونه تشریح کرد: «گرچه در بسیاری از آثار، نقش سید محمد مجاهد اصفهانی برجسته شده است، اما داوری تاریخی باید بر پایه اسناد صورت گیرد». مرشدلو درهمین راستا، با استناد به اسناد منتشرشده در «جلد هفتم اسناد کمیسیون باستان‌شناسی قفقاز» توضیح داد: «پیش از گزارش معروف یرمولوف نیز گزارش‌هایی وجود داشته که از برنامه روسیه برای تثبیت مرز خود بر رود ارس حکایت می‌کنند در یکی از این گزارش‌ها، نویسنده پس از بررسی شرایط منطقه، تثبیت مرز در ارس را ضروری دانسته و در گزارشی دیگر که در سال ۱۸۱۵ تنظیم شده، این سیاست به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر مورد تأکید قرار گرفته است»

مرشدلو با استناد به این شواهد، نتیجه گرفت: «روسیه سال‌ها پیش از آغاز جنگ دوم، برنامه‌ای مشخص برای تثبیت نفوذ خود در قفقاز و تصرف مناطق راهبردی، از جمله ایالت‌های نخجوان و ایروان، در دستور کار داشته است. از این‌رو مراجعه دوباره به اسناد تاریخی، ضرورت بازنگری در برخی روایت‌های رایج درباره جنگ‌های ایران و روس را آشکار می‌کند؛ هرچند عهدنامه‌های گلستان و روسیه در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به «جایگاه علمی استاد زرگرنژاد»، از فراز و نشیب‌های تدوین کتاب ذوالقرنین و دشواری‌هایی که در مسیر تألیف آن وجود داشت سخن گفت و این اثر را از منابع ارزشمند پژوهش در تاریخ ایران دانست. مرشدلو سپس با تأکید بر اهمیت ترجمه منابع روسی به زبان فارسی، خاطرنشان کرد: «بخش قابل توجهی از اسناد مرتبط با روابط ایران و روس همچنان برای پژوهشگران فارسی‌زبان ناشناخته مانده و انتشار و ترجمه این منابع می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در مطالعات تاریخی‌بگشاید».

وی در ادامه، با طرح موضوع «زمینه‌های شکل‌گیری جنگ‌های ایران و روس از دوره صفویه تا آغاز عصر قاجار»، گفت: «اهمیت کتاب‌هایی که امروز رونمایی می‌شوند، تنها به اطلاعاتی که در اختیار ما قرار می‌دهند محدود نیست، بلکه این آثار امکان فاصله گرفتن از روایت‌های تثبیت‌شده و بازخوانی دوباره تاریخ را نیز فراهم می‌کنند. به گفته وی، اگر بتوان با نگاهی تازه به متن‌ها و حتی «بین‌سطور» اسناد نگریست، درک متفاوتی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخ ایران، به‌ویژه حوادثی که به انعقاد عهدنامه ترکمنچای انجامید، حاصل خواهد شد.» و با اشاره به این‌که عهدنامه ترکمنچای در بسیاری از روایت‌های رایج، به‌ویژه در کتاب‌های درسی، عمدتاً با عنوان «عهدنامه ننگین» شناخته می‌شود، تصریح کرد که: «این روایت، هرچند بخشی از واقعیت تاریخی را بازتاب می‌دهد، اما برای فهم دقیق‌تر آن دوره کافی نیست. به اعتقاد وی، دولت نوپای قاجار در نخستین سال‌های استقرار خود با بحرانی پیچیده و کم‌سابقه روبه‌رو شد و بررسی چگونگی مدیریت این بحران و تجربه دیپلماسی آن دوره، تنها از رهگذر مطالعه اسناد فارسی، روسی و اروپایی امکان‌پذیر است.»

جواد مرشدلو با اشاره به «وجود شمار زیادی از متون روسی مربوط به دوره صفویه که هنوز ترجمه نشده‌اند»، تأکید کرد: «ترجمه هر یک از این منابع می‌تواند زوایای تازه‌ای از تحولات منتهی به جنگ نخست ایران و روس را روشن سازد و برای شناخت این جنگ‌ها باید روند تحولات را از دوران تثبیت اقتدار دولت صفوی، به‌ویژه از عصر شاه عباس، دنبال کرد؛ زیرا ریشه‌های این منازعات بسیار پیش‌تر از آغاز رسمی

برخی روایت‌های رایج، خواست و اراده دولت قاجار بود که روسیه را موظف ساخت تا در مسئله جانشینی از اعمال نفوذ خودداری کند و این اصل تا پایان دوره قاجار نیز رعایت شد.»

وی در پایان با اشاره به «متمم تجاری عهدنامه ترکمنچای» که یک سال بعد به امضا رسید، روایت‌های مربوط به مستعمره شدن ایران بر اساس این توافق را نادرست خواند و با استناد به آمارهای رسمی اظهار کرد که: «در فاصله سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۲ میلادی، تراز تجاری ایران و روسیه در بیشتر سال‌ها به سود ایران بوده و بازرگانان ایرانی بیشترین بهره را از این متمم برده‌اند».

نوبت به سخنران بعدی «جواد مرشدلو» رسید. مرشدلو «با تأکید بر ضرورت بازخوانی انتقادی تاریخ روابط ایران و روس»، ترجمه و انتشار اسناد و متون روسی را از مهم‌ترین نیازهای پژوهش‌های تاریخی برشمرد و بر لزوم بازنگری در برخی روایت‌های رایج درباره جنگ‌های ایران و روس تأکید کرد.

وی در آغاز سخنان خود، ضمن اشاره به «جایگاه علمی استاد زرگرنژاد»، از فراز و نشیب‌های تدوین کتاب ذوالقرنین و دشواری‌هایی که در مسیر تألیف آن وجود داشت سخن گفت و این اثر را از منابع ارزشمند پژوهش در تاریخ ایران دانست. مرشدلو سپس با تأکید بر اهمیت ترجمه منابع روسی به زبان فارسی، خاطرنشان کرد: «بخش قابل توجهی از اسناد مرتبط با روابط ایران و روس همچنان برای پژوهشگران فارسی‌زبان ناشناخته مانده و انتشار و ترجمه این منابع می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در مطالعات تاریخی‌بگشاید».

وی در ادامه، با طرح موضوع «زمینه‌های شکل‌گیری جنگ‌های ایران و روس از دوره صفویه تا آغاز عصر قاجار»، گفت: «اهمیت کتاب‌هایی که امروز رونمایی می‌شوند، تنها به اطلاعاتی که در اختیار ما قرار می‌دهند محدود نیست، بلکه این آثار امکان فاصله گرفتن از روایت‌های تثبیت‌شده و بازخوانی دوباره تاریخ را نیز فراهم می‌کنند. به گفته وی، اگر بتوان با نگاهی تازه به متن‌ها و حتی «بین‌سطور» اسناد نگریست، درک متفاوتی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخ ایران، به‌ویژه حوادثی که به انعقاد عهدنامه ترکمنچای انجامید، حاصل خواهد شد.» و با اشاره به این‌که عهدنامه ترکمنچای در بسیاری از روایت‌های رایج، به‌ویژه در کتاب‌های درسی، عمدتاً با عنوان «عهدنامه ننگین» شناخته می‌شود، تصریح کرد که: «این روایت، هرچند بخشی از واقعیت تاریخی را بازتاب می‌دهد، اما برای فهم دقیق‌تر آن دوره کافی نیست. به اعتقاد وی، دولت نوپای قاجار در نخستین سال‌های استقرار خود با بحرانی پیچیده و کم‌سابقه روبه‌رو شد و بررسی چگونگی مدیریت این بحران و تجربه دیپلماسی آن دوره، تنها از رهگذر مطالعه اسناد فارسی، روسی و اروپایی امکان‌پذیر است.»

جواد مرشدلو با اشاره به «وجود شمار زیادی از متون روسی مربوط به دوره صفویه که هنوز ترجمه نشده‌اند»، تأکید کرد: «ترجمه هر یک از این منابع می‌تواند زوایای تازه‌ای از تحولات منتهی به جنگ نخست ایران و روس را روشن سازد و برای شناخت این جنگ‌ها باید روند تحولات را از دوران تثبیت اقتدار دولت صفوی، به‌ویژه از عصر شاه عباس، دنبال کرد؛ زیرا ریشه‌های این منازعات بسیار پیش‌تر از آغاز رسمی

گروه گزارش: نهصد و پنجاه و ششمین شب از شب‌های بخارا به شب جنگ‌های ایران و روس اختصاص یافت. این نشست به مناسبت انتشار کتاب‌های «مآثر سلطانیه» و «از گلستان تا ترکمنچای»، در ساعت پنج بعدازظهر دوشنبه هشتم تیرماه ۱۴۰۵ با سخنرانی «غلامحسین زرگری‌نژاد»، «محمدعلی اکبری»، «گودرز رشتیانی»، «جواد مرشدلو»، «حسین اصغری» و «علی دهباشی» در تالار استاد جلیل شهناز خانه هنرمندان ایران برگزار شد.

«جنگ‌های ایران و روس در دوران قاجار، از مهم‌ترین حوادث دو سدهٔ اخیر ایران است که آثار آن همچنان در جغرافیا، سیاست و فرهنگ امروز برجای مانده و احساس می‌شود. مؤلف مآثر سلطانیه که مقارن ایام جنگ اول با روسیه در دارالسلطنه تبریز حضور داشته، شاهد بسیاری از حوادث قفقاز و آذربایجان بوده و روایت مستقیم و دست اولی از این جنگ در کتاب خود آورده است. با توجه با اینکه عبدالرزاق در آستانهٔ هجوم دوم روس‌ها به ایران، درگذشت و نتوانست حوادث دورهٔ دوم جنگ‌ها را نیز روایت کند، در این تصحیح گزارش جنگ‌های مرحلهٔ دوم، از نسخهٔ خطی تاریخ ذوالقرنین، نوشتهٔ خاوری شیرازی به پایان کتاب افزوده شده است. کتاب مآثر سلطانیه در زمان حیات مؤلف و یک سال پیش از درگذشت دنبلی، در چاپخانه سنگی تبریز به چاپ رسید و در سال ۱۳۵۱ چاپ افستی از روی چاپ سنگی صورت گرفت. تصحیح حاضر بر اساس همان چاپ سنگی صورت گرفته و افزون بر مقدمهٔ مصحح دربارهٔ تاریخ جنگ‌های ایران و روسیه، پیشینهٔ طایفهٔ دنبلی و سرگذشت عبدالرزاق مفتون، از توضیحات مفصلی به صورت زیرنویس برخوردار است.

همچنین کتاب از گلستان تا ترکمنچای: یادداشت‌های ژنرال یرمولوف در فاصلهٔ دو جنگ ایران و روسیه (۱۸۱۴–۱۸۲۶ میلادی) اثر مهم دیگری در زمینه جنگ‌های ایران و روس است و متشمل براطلاعاتی از ایران است که ژنرال یرمولوف فرماندار کل قفقاز در خلال جنگ‌ها، بنا به دستور تزار جمع آوری کرد و به روسیه ارسال نمود. این یادداشت‌ها برای نخستین بار و پس از حدود ۲۰۰ سال، از روسی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

خیابان طالقانی، خیابان موسوی شمالی، بوستان هنرمندان، خانهٔ هنرمندان ایران، تالار استاد جلیل شهناز» (کانال تلگرامی مجله‌بخارا)

«علی دهباشی» سردبیر مجلهٔ بخارا در آغاز این نشست، پس‌از خوش‌آمدگویی به حاضران، به سخنان مقدماتی پرداخت: «بهانهٔ این نشست، انتشار سه کتاب مهم است که رونمایی خواهی‌شد. کتاب مآثر سلطانیه. کتاب تاریخ ذوالقرنین. کتاب ترجمهٔ یادداشت‌های ژنرال یرملوف در فاصلهٔ بین دو جنگ ایران و روسیه از گلستان تا ترکمنچای، که بعد از دویست سال این متن ترجمه شده است».

علی دهباشی از سخنرانان برای سخنرانی دعوت کرد: «گودرز رشتیانی» به عنوان اولین سخنران، سخنان خود را با قدردانی از عوامل برگزاری این نشست، انتشارات نگارستان اندیشه و نیز همت والری دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد در پژوهش و انتشار آثار جدید آغاز کرد.

سپس «با اشاره به جنگ‌های ایران و روس»، به مقایسهٔ وضعیت سیاسی و اقتصادی دو کشور پیش از آغاز این جنگ‌ها پرداخت. او با تأکید بر آشفتگی اوضاع ایران در یکصد سال پیش از آغاز جنگ، ثبات روسیه در همین دوره را حاصل اصلاحات پتر اول دانست و ماجراجویی‌های این کشور در پیرامون دریای کاسپین و منطقه قفقاز، به‌ویژه پس از قرار گرفتن آراکلی‌خان، حاکم بخش شرقی گرجستان، تحت حمایت روسیه را بحرانی خواند که «دولت تازه‌تأسیس قاجار با به خرج دادن هنرمندی زیادی توانست صدمات ناشی از آن را به حداقل ممکن برساند».

رشتیانی در ادامه با اشاره به «درک عباس میرزا و میرزا ابوالحسن خان ایلچی از توان نظامی روسیه»، تلاش آنان برای تشکیل ائتلافی بین‌المللی از طریق انعقاد عهدنامه فینکشتاین با فرانسه را تشریح کرد: «پس از ناکامی این پیمان، دولت قاجار موفق شد حمایت مالی، لجستیکی و نظامی انگلستان را جلب کرده و خسارت‌های این دوره ده ساله را کاهش دهد». وی همچنین بارد تعبیر «جنگ‌های آذربایجان با روسیه» از سوی برخی افراد، تأکید کرد: «همهٔ بخش‌های مختلف ایران در این جنگ‌ها حضور مستقیم یا غیر مستقیم داشتند» و فتاوی علماء، حضور بختیاری‌ها، تفنگچیان مازندرانی و سلحشوران دامغانی را «از شواهد این مدعا» برشمرد.

استاد تاریخ دانشگاه تهران با «تأکید بر اهمیت قفقاز در نگاه عباس میرزا»، به همراهی بخشی از گرجی‌ها، ارمنیان و دیگر مسیحیان منطقه، به‌ویژه اسکندر میرزا، فرزند آخرین پادشاه گرجستان، با سپاه ایران اشاره کرد و در باب اهمیت این موضوع گفت: «بخش مهمی از این مسیحیان در کنار بخشی از خانات مسلمان که از سپاه ایران حمایت می‌کردند، حامی موضع ایران در این جنگ‌ها بودند و این نقش مسیحیان روایتی فراموش شده است که باید به آن تأکید کرد».

وی در ادامه به «عهدنامه ترکمنچای» نیز اشاره کرده و آن را صرفاً یک قرارداد تمحیلی یک‌طرفه ندانست، بلکه بخشی از این عهدنامه را حاصل اراده تیم مذاکره‌کننده ایرانی دانست؛ که در رأس آن‌ها عباس میرزای قاجار و میرزا ابوالحسن خان ایلچی قرار داشتند. رشتیانی «تخلیه تبریز از سوی روس‌ها در برابر دریافت غرامتی اندک را رخدادی بی‌سابقه در تاریخ روابط دو کشور دانست» و گفت: «بازپس‌گیری یک منطقه اشغال‌شده از طریق مذاکره، نه در تاریخ ایران و نه در تاریخ روسیه، پیش از آن سابقه نداشته است».

هم‌او یکی دیگر از نکات مهم این عهدنامه را به رسمیت شناخته شدن ولایتعهدی عباس میرزا و تداوم سلطنت در خاندان او دانست و اظهار داشت: «این بند، برخلاف



دوشنبه ۸ تیر ۱۴۰۵

ساعت پنج بعدازظهر

خیابان طالقانی، خیابان موسوی شمالی، بوستان هنرمندان، خانه‌ی هنرمندان ایران، تالار استاد جلیل شهناز

مجله‌بخارا

مجله‌بخارا

مجله‌بخارا

مجله‌بخارا

 ماهنامه فرهنگی وطن یولی سال دهم شماره ۸۱۷۳ صفحه	 سر‌دبیر: نیمیا عظیمی دبیر تحریریه: ماندانا خرم مدیر داخلی: میلاد امیدوار	 صفحه‌آرایی: محمد علی‌بیگی
 صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: داود دشتبانی زیر نظر شور ای سر‌دبیری		
 «وطن‌پولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ به هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌یولی» به معنی «راه وطن» با کنایه به آن واقعه تاریخی در صدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.		
 چاپ: ممیم Vatanyoli.mag@gmail.com		

دل به رَغیت می‌سپارد جان به چشم مسِت یار

گر چه هشیاران ندادند اختیار خود به کس

طوطیان در شَکرِ ستان کامرانی می‌کنند

و از تَخَشّ دست بر سر می‌زند مسکین مگس

نامِ حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست

از جناب حضرت شاه‌م بس است این مُلْتَمَس